هو العلی العظیم

در سنهٔ هزار و دویست و نود و نه که این کمترین بنده درگاه حسب
اجازت اولیای دولت جاوید آیت شاهنشاه همایون بزیارت
ارض اقدس و مشهد مقدس علی مشرفها آلاف التحیة والثناء
مشرف و مستسعد گردیده بود بموجب خواهش مرحوم والد
خود حاجی میرزا محمد و رخصت مرحوم مغفور مستوفی الممالک صدر
اعظم طاب ثراه از طرف [illegible] عزیمت تشرف دربار معدلت مدار
و دار الخلافة الباهره نمود بقدر الوسع والطاقه از جغرافیای

منازل

السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم السلطان مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه

منازل عرض راه و کذا رشات حالات و وجه تسمیهٔ منازل و ولایات
جزئی نگاشته در مبادی سنهٔ هزار و سیصد که بدار الخلافه طهران
ورود نمود سفرنامهٔ مزبوره باتمام رسیده بود و مطابق تاریخ اتمام
(تحفة الفقرا) نامیده شد نسخهٔ جهة تقدیم خاکپای بندگان اقدس
۱۳۰۰
شاهنشاه شهید انار الله برهانه نگارداده بتوسط مرحوم محمد حسنخان
اعتماد السلطنه بشرف لحاظ انور آن شاهنشاه ذیجاه مشرف گردید
چون از قرار اعتماد السلطنه مرحوم زائد الوصف مورد استحسان
گردیده بود مناسب نمود که نسخهٔ دیگر جهة عرض خاکپای اقدس اعلی
شاهنشاه آسمان درگاه جم جاه معدلت دستگاه خلیفة الله فی الارضین
السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
ملک الملوک جهان ارواحنا و ارواح العالمین فداه
تقدیم شود لهذا درین اوقات بتحریر کاملی این سواد مستطر گردیده

امید آنکه محفوظ لحاظ مهر التحاظ اقدس اعلی خلد الله ملکه و سلطنته
و پسند خاطر خورشید مظاهر ملوکانه آید بحول الله تعالی و قوته و عنایة
آبائه علیهم الصلوة والسلام و ثنا

بسم الله الرحمن الرحیم

روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

بعد از تقبیل عتبه علیه و تعظیم سده سنیه علویه و وداع خاکبوسی و خاکبوس
وداع آستانه مقدسه رضویه علیه و علی آبائه السبعة و ابنائه الاربعة الاف
الثناء و التحیه بجای آورده شبانه بحمل محمل غربت موطن والد حاجی
میرزا محمد مجتهد سلمه الله تعالی نموده روانه قصبه نایبی شدم
منزل اول رباط تمبه است از شهر مشهد مقدس تا رباط
پنج فرسخ این رباط از رباطات قدیمی است

دوشنبه ششم

مشهد ترشیز

رباط کافرقلعه چهار فرسخی منزلست و وجه تسمیه آنرا چنین گفتند که وقتی زوار مشهد
مقدس بخارج قلعه آمده باران و طوفان شدیدی شده از هر قدر التماس کرده بودند
اهل قلعه راه نداده امتناع نمودند باینواسطه بر زائرین زحمت زیاد وارد آمده آنرا
به کافرقلعه موسوم ساختند و رفته رفته از حلیه آبادی افتاده است
امروز هم باد و طوفان بحدیست که آفتابه پر از آب را مثل حباب میبرد حالا از بیم
شب گرد داخل رباط نمیتوان شد و از دست باد در خارج آسوده نمیتوان
زیست در این اثنا این رباعی بخاطر فاتر رسیده تکرار مینمود رباعی
با باد مرا جنگ و گریز است امروز ⁂ با من به تو را جای ستیز است امروز
زنهار مکن خورده بر من که مرا ⁂ در معرض باد خفت و خیز است امروز

سه شنبه هفتم جمادی الثانیه

امروز منزل رباط شورحصار هفت فرسخیست رسیده به شورحصار طلبت
گفتند رباط میاندشت است که پنجاه سوار کمال از ترس تراکمه و دزدان

جمادی الثانیه

از انجا بدشواری میگذشته است و حالا بحمد الله تعالی از فر دولت همیون و ظل شوکت روز افزون و یمن معدلت قدسی مشحون امنیت بجدی شایع است که مشهدی مهدی طبسی با پنج سر قاطر که یکی بارش فقط پول است ازین راه بدون هیچ اندیشه و اکراه و مستحفظ راه میگذرد و شبانه بار خود را در صحرا انداخته مطمئن القلب میخوابد باالجمله در عرض راه اینمنزل قلعه دختر بر بالای تلی رفیع و قلعه درویش برفراز تلی قصیر دیده شد میگویند آنرا دختری از ملوک ساخته و اینرا درویشی که عاشق وی بوده بنیاد انداخته است

چهارشنبه هشتم جمادی الثانیه ۱۲۹۹

امروز از شورحصار بشهر تربت حیدریه منزل شد مسافتش و نیم سه فرسخ معمول کرده و دره ماهور و آبهای صاف و ناصاف و رودخانه و کشت زمینها دیروز و امروز الی آخر این سه فرسخ غالباً سبز و خرم و همه پر گل و گیاه است آخر این دو خانه رودخانه کال بود که دیوار رودخانه از خاک مناک سرخ و

ار...

[illegible]

تربت حیدریه

آب رود نیز زیاد و کم و گل آلود بود شهر تربت حیدریه باغستانهای خوب دارد اما باره و حصار غالبا خراب است منزل در کاروانسرای خارج شهر که حاجی رضای تاجر لاری ساکن تربت ساخته است نمودم غالبا اهل رعیت از عمل قند و کشیدن ابریشم است مقبره قطب الدین حیدر علیه الرحمه در خارج شهر زیارت شد تفصیل احوال ایشان ازینقرار است

گویند قطب الدین حیدر پسر سالور خان اوزبک پادشاه بخارا است و مجنون از مادر متولد شده و در هفت سالگی جلای وطن اختیار کرده بارادت شیخ ابو القاسم علیه الرحمه که از کبار مشایخ بود پیروان آمد اتباع سالور خان از هر طرف در تفحص بر آمده در اینجا که مزار او است او را بر فراز تپه یافتند و معلوم کرده بودند که در همان ساعت که از بخارا غیبت کرده بود حضرتش را درین محل دیده بودند و در خدمت شیخ استرشاد و تعلم میکرده فرستادگان سالور او را تکلیف بازگشت بوطن و ترغیب بقبول سلطنت بخارا و وراثت ملک

حالت اتالیق

پدر نمودند و چون قبول نمیکرد کیفیت را بخان بخارا عرضه داشتند سالور خان
چند تن از امنای دولت و رجال مملکت خود را با حشمتی تمام بدعوت پسر نامزد
نمود که او را از کنار شهر زاده که نام شهر قدیم تربت است و چهار فرسخ
طول داشته بمقر سلطنت بخارا رسانند قطب الدین حیدر علی الرسم هر
صباح نزد شیخ ابو القاسم بکنار زادی که در همان نزدیکی واقع بود رفته تعلیم
میگرفت و شب بمحل خود رجعت مینمود روزی شیخ باو میفرماید فردا جمعی از
رجال و بسیاری از سپاه پدرت بر تو وارد میشوند که ترا نزد او باز گردانند
پس شیخ چند دانه انار در سبدی بسته باو میدهد که در کنار آب نشسته هر یک از
فرستادگان پدر را یکدانه بده قطب الدین حیدر صبح مشغول آبیاری زراعتی که
در آنجا داشته میشود در آن اثنا قشون پدرش بر او وارد میگردند
بیلی که در دست داشته بر سر کرت بخاک فرو برده باستقبال فرستادگان پدر
میکند و بتقسیم انار میپردازد و از آن سبد انار که زیاده از بیست دانه نبود بجمیع قشون

نفر

ترجمه حیدر

نفری یکدانه رسید و باز هم بحال خود باقی بود و آن بیل که بر سر آب فرو برده بود
مانع جریان آب گردیده آنجا درختی بر سر هم بر آمده بود که ارتفاع آب از سر درخت مساحی بید
در گذشته بر همان مرتبه که منظور داشت میریخت یکی از فرستادگان سالور
دست دراز کرده بود که اناری از سبد بردارد دستش تشنج یافته قدرت نیافته بود
بالجمله فرستادگان خان بخارا در آنحوالی منزل گرفتند و رجال دولت سالوری
بنصایح مشفقانه پرداخته در خیابان چندی جد نمودند و چون مفید نیفتاد البته
بعرض سالور رسانیدند سالور در ثانی کس فرستاد و حکم داد که اگر برضای خود نیاید عنفاً
او را بخدمت آورند فرستادگان در خدمت خانزاده کشف مطلب نمودند گفت
مرا با بخارا کاری و با سلطنت پدر طمعی نیست فرستادگان تدارک دیده آماده شدند
که او را خواه و ناخواه بر اسب نشانده نزد شاه بخارا برند ناگاه دیدند قطب
الدین حیدر در دل آتش نشسته و راه دسترس بر روی بسته است لاجرم خائباً بازگشتند
و بامدادان با تصمیم عزم داده باز آمدند آب بسیاری پیرامن خانزاده محیط گشته

جمادی الثانیه

شهر نقل نموده و بعد از او سردار محمد خان آن را بر سر چهارسوق شهر قرار داده و
بعد از گرفتن و بردن سردار محمد خان حکام تربت و حاجیان نوده و قوت هر یک
آنچه توانستند بردند و تصرف کردند . در قرب عمارت دیوانی تربت
سنگ آسیایی است وار قرار که می‌گویند این سنگ را محمد خان حاکم تربت برای
افغانی مغضوبین در میدان که آن وقت میدانی بوده نصب نموده بود و در هر که
غضب می‌نمودی حکم می‌نمودی که سر او را از سوراخ این سنگ بیرون کرده
و از آن طرف طنابی محکم بر گلوی او بسته بقوت عوامل و کرده‌ها چندان
کشیدندی که سر از تن کنده شدی و بهمین واسطه بود که او را محمد خان گردن
کشندی . اما آخر الامر بکیفر اعمال خود و باد افراه ایزدی دچار شده
مرحوم حاجی محمد ولی میرزا والی خراسان بروی تغیر کرده . اسحق خان
پسر او را در اندرون خانه طناب انداخته یک سر ریسمان را بدست خویش که در حباله
زوجیت شاهزاده بود داده و سر دیگر را خود کشیده او را خفه کرده و خود

تربت حیدریه

او را نیز در آن روز در خارج اندرون بدست دربانان و قوت طناب از پا درآورد
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر   بیت   کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
حاجی میرزا محمود خان که این روزها از حکومت تربت معزول شده قدری بی‌التفاتی
در امور موقوفه آنجناب داشته است

پنجشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز منزل لطیف آباد ملکی ورثه مرحوم حاجی ظهیر الدوله است از تربت
شبگیر نموده طلوع آفتاب بنهر آبی رسیدیم که منبع آن کوه ازغند است
این نهر در بهار قریب دو سنگ آب برف دارد و رفته رفته کم میشود حوض خوبی
ساخته‌اند چند خانوار بلوچ گله‌دار از قشلاق جنگل طاق ریگستان تا زبر
حسب معمول سنوات بکنار این نهر ییلاق نموده بودند و هر قدر هوا گرم میشود
آنها بطرف کوهستان ازغند بالا میروند تا در عین تابستان در میان دره‌ها
و کوهها چادر زده معیشت میگذرانند . شیر و ماست آورده خریداری و صرف شد

[illegible]

تا ظهر در صفهٔ حوض راحت نموده بعد از ظهر بار کرده به ظهیرآباد رفتیم قبل
از آنکه اینجا را حاجی ظهیر الدوله ابتیاع نمایند در اینجا رباطی مشهور به رباط بی‌بی
بوده و اراضی در تملک اولاد اسحق خان تربتی بوده است . قنوة عینه که به اسم
خالصه و کمیسیم را میت از میان قلعه ظهیرآباد میگذرد اما با اراضی اینجا
نمی‌نشیند قنوة خود ظهیرآباد هم از بالای آن که طرف قبله است جاریست
و این دو قنوة در یک نقطه از زیر و بالا تقاطع نموده چهار زاویه احداث مینماید
قنوة عینه سیل تو آب کرده از زیر و قنوة ظهیرآباد کل آلوده از بالا جاری است
از اول تا آخر منزل همه بوته و سبزه و کم کم شقایق و سنبل دشتی رسته و شکفته
بود قطعه زمین صفائیست جمعیت ظهیرآباد پانزده خانوار است مردها
بزراعت و زنها بالیچه بافی مشغولند

روز جمعه دهم شهر جمادی الثانیه

شبانه از ظهیرآباد بجانب فیض‌آباد چهار فرسخی شبگیر شد دوغ‌آباد که دیه

معتبر

تربت حیدریه

معتبریست و عبدل‌آباد در عرض راه زمین دیار رجاده بفاصله نیم فرسخ واقعست
این راه همه پر از گلهای دشتی از قبیل میناء بسیار و سنبل و سوسن است که در سبزه
با طراوت بود . در فیض‌آباد در رباطی که پارسال حاجی سید هدایت
سیر حالی بنیاد نهاده و هنوز نا تمامست منزل شد رباط محکمی خواهد شد
آخوند ملا علی محولاتی متصدی امور شرعیه و امامت جماعت اینجاست محولات
هم از توابع تربت است

روز یکشنبه دوازدهم

منزل میانده و مسافت چهار فرسخ است میانده آخر خاک تربت و از محلات
اهل فیض‌آباد و مسکن رعیت و ییلاق بعضی از طوایف بلوچ جهان بیگیست رباطی
نصیرخان جهان بیگی اینجا ساخته است اغنام و حشام بلوچ اینجا هستند آب انبار رو
کیابت الاثر و ماست که فراوانست . یکنفر آدم بنده سید تقی نام در این
منزل بعضی اسباب آبدار را برداشته مفقود شد خواستند در صدد او برآیند

مانع شدم و بهمین شکر هستم که یکپاره بنده را محتاج باحتیاج نگذاشته است
زنهای سیاه ده باصطلاح خودشان مشغول کار ردوانی یعنی ریسمان تابی و
چرخ ریسی و کرباس بافی هستند نهر آب شور و انبار آب باران دارند
قریب یکصد خانوار جمعیت اینجاست اما از جهت این آب اینجا نمیشود زراعت
جو و گندم دارند ولی یکدرخت در این آبادی نیست

دوشنبه سیزدهم

منزل ماراندیز اول خاک طبس است و از محلات بجستان اصل آن ماران دژ
بوده یعنی قلعه ماران اینجا هم نیز اشجار هیچ ندارد اما بجستان انواع اشجار دارد
نهر آب شور و انبار آب باران در ماراندیز هست حاصل اینجا منحصر بگندم و جو و
کاورس است اغنام و احشام هم دارند امروز در چهار طاقی که اسمش مسجد
و در لب نهر شور واقعست منزل شد از دو طرف آب سبزه نمایان است لکن
اهل بجستان از رجال و نسوان مشغول رشتن و بافتن پشم و شال میباشند نیست

درین منازل

طبس

درین منازل بحدیست که زوار و قوافل از رواحله خود در این پیرراه ریخته باطمینان
تمام میخوابند دیشب وقت سحر قافله کرمان میگذشت یکنفر کرمانی این شعر میخواند
شب شنبه ز کرمان بار کردم غلط کردم که پشت بر یار کردم
بنده در کاه را این دو بیتی بالبدیهه بلهجه اکراد بخاطر فاتر رسید و من
اگرچه موکنه وشیاره کردم وا امید توای غفار کردم
گنتم یک شاطو یوچی تچ و ریم و خوردم لوت و خود و بیمار کردم
خلاصه ماراندیز رباط ندارد و از این یکفرسخ بر زوار و مجاوران بسیار صدمه میگذرد
آبادی قابلی هم نیست و ازین اینجا بآفتاب روز و باد شب میگذرانند
از اهل بجستان هم حسب التحقیق یکنفر آدمی که صاحب هزار تومان ملک باشد
نیست همه فقیر و بی بضاعتند کوناباد در دو فرسخی اینجا از طرف شرقی در
کنار کویر واقعست حاجی میرزا عبدالله کونابادی که صاحب قول و املاک
زیاد بوده این روزها فوت شده و اهل ماراندیز از او شکایت دارند میگویند

جمادی الثانیه

رباطی در اینجا بسازد و نساخت ، ملا عباسعلی مازندرانی ساکن بجستان

با مورشه عمله اینجا مشغول است

سه شنبه چهاردهم جمادی الثانیه ۱۲۹۹

منزل فخرآباد بجستانست قنوة آب شور و انبار آب باران دارد و از اشجار جز
انار ندارد و الحمد لله صاحب اغنام و احشام مند ، در رباطی که حاجی حسن تاجر
طبسی ساخته منزل شد ، آقا حسن شیروی نایب بلوک بجستان است از و بانت
ملا عباسعلی مازندرانی تمجید زیاد میکنند

روز چهارشنبه پانزدهم

منزل سر حوض چهار نخیست و این اول منزلیست که آبادی آن منحصر بیک حوضست
که آب باران دارد ، بعد از قدری مسافت که هنوز کویر بجستان باقی بود باز
گل و گیاه و اسفند و غیره در بیابانها فراوانست چادر قلندری که همراه بود جهت
بنده زده بودند اما چون دو نفر سید و یزدی که همراه بودند با زن و بچه در آفتاب

طبس

بسر میبردند این مختصر سایه نیز برای بنده چهل تن سال قحطی ناگوار نمود و چون
در همین منزل آب منحصر بیک حوض نصفه بود و معبر قوافل و زوار است بر جماعت
حال عابرین سفارش کرده بودم که در صرف آب نهایت صرفه منظور داشته امساک
نمایند ، در این اثنا شتر زواری بنخفر پشت آمده با دلو زیاده از نخفر دوار آب کشیده
بر خاک ریخت تا گودالی رسیده پر شد قدری را شتر خوردند و باقی را که اسراف شد فرو نشستند
با خود گفتم شعر من راقب الناس مات هماً ، و فاز باللذة الجسور
خلاصه به هر دو بر دو باد و گرد هر قسم بود گذشت ، و الحمد لله علی کل حال
گویند وجه تسمیه بجستان این است که وقتی این کویر مرداب عظیمی بوده و این قصبه
در آن میان واقع بوده و داد و ستد باج و خراج مال التجاره در اینجا میشده
و آنرا باجستان میگفته اند رفته رفته بجستان معروف شده

روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیه

بعد از طی پنج فرسخ مسافت کنار حوض حاجی میرک منزل شد گویند حاجی میرک نام

[illegible]

مردی متجاوز از یکصد سال قبل در مقام اتمام این حوض بر آمده و خرجی شایسته
نموده بعد از اتمام امر بار دیگر بحوض آمده میگوید من از اینجا نمیروم تا حوض را
پر از آب دیده از آن آشامیده باشم، از قضا ابری صاعد و بارانی نازل شده
حوض پر آب گردیده حاجی میرک آب نوشیده عزیمت حرکت نمود در بین اثنا
چند سوار ترکمان از جانب جنوب حوض طلوع نموده از آن حوض آب خورده میگویند
خدا بیامرزد بانی این حوض را و بعد از آن قصد حاجی میرک و همراهان او نموده
آنها را گرفته اموال ایشان را ما خوذ داشته اشخاص ایشان را کت بسته میخواهند ببرند
برند حاجی میرک از کمال تاثر میگوید خدا نیامرزد کسی را که این حوض را بنا نموده است
ترکمها از این سخن بر آشفته او را تهدید میکنند بیچاره حاجی میرک کشف حقیقت نموده
بانی بودن خود را عرض میکند و میگوید اگر انکار میکردم باین بلیه گرفتار نمیشدم
و بموجب نقشه و دستک حساب ادعای خود را باثبات میرساند ترکمها بعد از
ایقان بصدق قول او وی را با عزت تمام از قید خلاص نموده اموال و همراهان اشرار

برند

طبس

نیز باو بخشیده مرخص نمودند، در طرف شمال این حوض سه اطاق متصل بهم
از خشت و گل بوده که الان سقفهای آن بکلی ریخته اما هنوز دیوارهای شکسته
و مخروبه آنها برای زوار فی الجمله سایبانیست و طلب مغفرت برای بانی مینماید
دو ساعت از شب گذشته جمعی زوار کرمانی آمدند ملا حسن نام کرمانی روضه
خواند رقتی شد در بین اثنا باد و طوفانی شدید برخاسته احمال و اثقال مردم را
باطراف پراکنده ساخت تا یکساعت بدگذشت بعد بارانی آمده آرام شده در
ساعت پنج شبگیر نمودند

روز جمعه هفدهم

منزل سر حوض سرطریق است سرطریق اسم قلعه کوچکی است در دو
فرسخی راه از جانب یسار ما بین مشرق و قبله و از جانب یمین در هفت فرسخ قلعه
بشرویه واقعست ظرف سفال و برک و شال قصبه بشرویه معروفست
در جنب حوض سرطریق دو اطاق کثیف بسیار بدیست شبها عوامل الی

سرطریق اینجا آب خورده میخواهند صبح زیر به کار و چرا ببرند

روز شنبه هجدهم جمادی الثانیه

امروز منزل دیه اصفاک است از حوض سرطریق تا اینجا هشت فرسخ است ساعت
پاسی از شب گذشته بار کرده دو ساعت از روز گذشته نرسیده قریه اصفاک
در پانصد قدمی پیدا شد سبز و خرم با طراوت و صفاست در مسجدی که تازه
رجب نام رعیت تعمیر نموده و مشرف بر استخر آب دارد و اشجار بید و شاه توت
و غیره است منزل شد بسیار با صفا منزلی است نان خوبی دارد از ابتدای تا اینجا هم
همه چیز اینجا بهم میرسد درین منازل زمستانش و هوا گرم است شبگیرنه

روز یکشنبه نوزدهم

سه ساعت از روز بر آمده وارد ده محمد گردیده در رباطی که از بناهای میرحسنخان
عرب طبسی است منزل شد رباطی تمام از آجر و سنگ و گچ و سکوها از سنگ تراشیده
ربه در رباط سنگی نصب و این اشعار بر آن نقر نموده اند

از فیض

طبس

از فیض فضل حضرت حق واجب الوجود | توفیق گشت شامل حال سپهر جود
میر عرب امیر حسنخان که همتش | بنیاد ظلم و جور ز لوح جهان زدود
در ده محمد از پی آرام کاروان | چون منزلی نخست بوجه حسن نبود
بنیاد این رباط نمود از برای حق | کآیند با نشاط در او مرد و زن فرود
کلک رفیع زد پی تاریخ او رقم | (خان طبس بنای رباط حسن نمود)

سنه ۱۲۱۵

ده محمد را شخصی محمد نام در سوابق ایام آباد نموده و وقف مسجد میرچخماق یزد
کرده است و الآن میرزا هادی نام از جانب متولی در اینجا متصدی ضبط و جمع منافعات است
در سال قریب سیصد تومان حاصل وقف میشود ، قریب یک سنگ آب بسیار خوب دارد
ملا اکبر نام که دسته گل سرخ نو بر آورد ، وقت مغرب معلوم شد قدری از
اسباب بنده در اصفاک مانده است و هر چه کردیم کسی مدبت نیامد که رفته
تفحص نماید شاید بدست آید اهل ده محمد از میرزا هادی گله دارند و شکایه دارد

جمادی الثانیه

آذوقه قوافل را در اینجا آماده کنند و نیز و از سکانش دارند که خود بیش
هیچ آماده نمیکنند بهر صورت بر مردم بد میگذرد

روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الثانیه

منزل رباط دره بید است که در همین سنوات حاجی محمد باقر خان عماد الملک
حاکم طبس ساخته است رباط کوچکی است آبادی هیچ ندارد و آذوقه هم نمیرسد
یکنفر پیرمرد تحویلدار است معه یکنفر رعیتی اینجا مراقبت نقد زنجیره دارند برف شده
حاصل زراعت رسیده بود سه درخت توت هم دارد، ملخ بسیاری بحاصل
و صحرا افتاده پراکنده است، پیرمرد گفت شبانان بجهة آنکه ملخ در مرتع چیزی
نگذارد و صحرا را آتش زده رفته اند، چند اطاق در جانب غربی رباط از دیواره
دره بیرون آورده اند و قبل از احداث رباط محط رحال قوافل و دزد از دره بوده است
دو فرسخ در توی این دره حرکت شد، ارتفاع بعضی از جانبین دره تقریبا
سی ذرع میشود، زمین دره یک کنارها ریگ و خاکست که خاک کم در دره را

ایکه بوده

طبس

آب سنقر جاری دره و ریگ بر جا مانده است آب بسیار صاف کمی هم از ...

سه شنبه ۲۱ شهر جمادی الثانیه

منزل شهر طبس و مسافت پنج فرسخ است سه فرسخ در دره ماهور سخت و دو فرسخ
زمین مسطور است اینجا گل و گیاه در صحرا نیست کم کم بوته اسفند و غیره
یافت میشود طبس خیلی جای معموری و ده است یک مدرسه حسینیه بسیار خوب
با صفا در وجی مرحوم حاجی علینقی خان وکیل ساخته است چهار باغچه نارنجستان
و چند نخل ممتاز قشنگ دارد در اینجا پول سیاه و قدیم رواج و معمول است
شاهی جدید الضرب را هم میشناسی نمیستانند نان خوب یافت نمیشود توت
تازه رسیده است مرکبات کمیاب است، هوای اینجا حالا که پنجاه دوم
نوروز است مثل هوای طهران اسد و از بلکه گرم است، تا چهل روز دیگر غالب
مردم بییلاقات میروند لیکن شبها هوا خوبست و امراض وبائی هیچوجه
یافت نمیشود و حمام آئینه مشجر بحمام حکومت است

چهارشنبه بیست و دوم

امروز به دیدن محمد حسینخان سرتیپ اینکوه پسر عماد الملک حاکم رفتم خود
عماد الملک در مشهد مقدس است خانه حکومت در خیابان طولانی شهر واقعست
و قریب یک سنگ آب از طول خیابان جاریست خانه سرتیپ پر از درخت
نارنج و خرما و انار گلدار و گل نسترن و گل سرخ و شکوفه و اصله توت و هواست
هوای این ولایت با مشهد مقدس قریب دو ماه تفاوت دارد کرم ابریشم
خوابانده بودند تازه بخوراک افتاده اند با نایب اینکوه تفصیل اسبابی که در
مسجد اصفاک از بنده مانده بود گفتم آدم فرستاد شاید پیدا نمایند

پنجشنبه بیست و سیم

میرزا زین العابدینخان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان وزیر امور خارجه سابق و محمد رضا خان
پسر عماد الملک بمنزل بنده آمده بتماشای باغ و عمارات عماد الملک دعوت
نمودند الحق در صفحات خراسان بنهایت امتیاز و لطف دارد که شهرت در یگانه

طبس

روز جمعه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی ۱۲۹۹

عصر بزیارت شاهزاده حسین بن موسی بن جعفر علیهم السلام رفتم تحقیق حال این
امامزاده را کردم گفتند شیخ علی شیبانی علیه الرحمه که از معارف علمای معروف
بوده بقصد زیارت مکه معظمه از موطن خود حرکت نموده چون به طبس رسید
شب در عالم واقعه بشرف خدمت حضرت اقدس امام رضا صلوات الله
علیه مشرف گردیده او را مخاطب ساخته فرموده بودند تنخواهی که بجهة
زیارت بیت الله الحرام موجود کرده صرف بنای بقعه شاهزاده حسین نما
در حضرت خداوندی بجای حج مقبول درجه قبول بوصول خواهد بود و
نشان مدفن را هم نیز باو داده بودند عرض میکند من در غربت هستم و تحمیل که
نتوانم از عهده انجام این امر برآیم میفرمایند بحاکم نیز سفارش کرده ایم که
ترا امداد کند شبانه شیخ شیبانی از خواب برخاسته نشانی را ثبت نموده
بامدادان ابتدا سراغ حاکم را که یکی از خوانین ازبک بوده پیش میگیرد

۲۶

از آنطرف حاکم هم در عالم رؤیا مأمور امداد شده انتظار ورود و استمداد او را
سپرده است و در این بین شیخ رحمة الله علیه وارد میشود و تفصیل واقعه را بیان
میدارد حاکم انگشت قبول بر دیده نهاده عمله کار آماده ساخته آن موضع بعینها
میشکافند بهمان نشان که حضرت سلام الله علیه فرموده بودند حوالی هفتصد
من طلا و گندم گون که خالی در گوشه ابروی راست داشت شیخ سجده
شکر الهی بجای آورده بخواهش سفر بیت الله را مصرف عمارت بقعه میرساند
و بعضی از اراضی را هم که در آنجا منزل داشته خریداری و وقف این بقعه مینماید
و بعد از آن دیگران خیّره مقتدر جا گنبدی بزرگ در جلو بقعه عمارت نموده و حیاطی
عالی با تالار و طاقنماها با وسعت و شکوه شایسته باتمام رسانده‌اند و مرحوم
سید عبد الحق کورسرخی مزرعه بلوند را وقف آنجناب نموده مردم هم موقوفات
چند افزوده‌اند و در این ازمنه متأخره مرحوم امیر حسنخان حاکم طبس تغییراتی
از اینجا بجا آورده که آثار هنوز برقرار است

باز امروز

طبس

روز شنبه بیست و پنجم جمادی الثانیه

باز امروز در طبس لنگ است امروز نماز را در مسجد جامع گذارده ام این مسجد خیلی
با روح و صفا و از ابنیه قدیمه صفویه است و صورت فرمانی در خصوص تخفیف
بعضی از طوایف فوج بتاریخ ۱۰۴۲ بر سنگ سیاهی حک کرده‌اند از خطاب فرمان
به خواجه بیگا وزیر خراسان است علینقی خان وکیل میرزا محمد بفرمان عالیملک
در سنه هزار و سیصد و چهل مرمت نموده در این مسجد را تجدید کرده است

یکشنبه بیست و ششم

منزل چارده چهار فرسخی طبس است چون این ده مرکب از مهدی آباد و دشتکانون
و طرغنبون و جوخواه بوده است لهذا مجموعه آنها را چارده میگویند
در رباطی که تازه آقا جواد امین التجار یزد حسب الوصیه پدر زن خود حاجی ملا تقی
تاجر کرمانی متوطن یزد احداث نموده و هنوز ناتمام است منزل شد این رباط را
در محلی شایسته و بسیار محکم ساخته‌اند در قرب آب روان و نزدیکی آبادی واقع شده است

یک گنبد مخروبه در جنب چهارده دیده شد گویند اینجا سپهسالاری که در زمان
بعضی سلاطین مأمور اشاعهٔ تشیع و اشاعهٔ تسنن بوده مدفون است
و تفصیل از اینقرار است سپهسالار شنیده بود که در طبس تسنن شایع است
چون پای طبس میرسد غافل از آنکه طبس دو تاست یکی طبس شیعه و دیگری طبس
سنی بمجرد اینکه میشنود اینجا طبس است فرمان جنگ داده محاربه و مقاتله مینماید
و خیلی از مردم بلد بمعرض تلف میرسند • در اثنای گیرودار صدای اذان از آن
حصار بگوشش سپهسالار میرسد و شهادت ثالثه را که دلالت بر تشیع دارد
میشنود و معلوم میکند که آن طبس سنی این طبس نیست و جمعی شیعه بیچاره سهواً
بقتل رسیده اند سپهسالار سراسیمه شده با کمال پریشانی و پشیمانی قشون را از
محاربه منع مینماید و بدفن مقتولین میپردازد چون در اثنای گیرودار تیری
بسپهسالار رسیده بود جراحت این خطای عظیم نیز خاطر او را خراشیده بجای
از صدمت آن تیر و اندیشهٔ این خطای خطیر تا وصول بچهارده در گذشت

خواهر او بر سر مدفن برادر بقعهٔ بر پا کرده موقوفهٔ بسیاری برقرار نموده خود نیز
مجاور این بقعه میشود و بعد فوت او را هم در این بقعه دفن نموده و قبر هر دو نمودار
اندراس طی شده است حکام طبس رفته رفته موقوفهٔ آنرا جزو املاک خود نموده اند
و بقعه الآن مخروبه افتاده است

روز سه شنبه ۲۸ جمادی الثانیه

منزل رباط شوراب شش فرسخ چهارده است این رباط از رباط شاه عباسی است [illegible]
آب شور و انبار آب باران دارد

چهارشنبه بیست و نهم

امروز منزل رباط کلمرد هشت فرسخ است گویند این رباط از رباطات شاه عباس است
و وجه تسمیهٔ آن اینست دفعه‌ئی که شاه عباس ماضی رضوان الله علیه پیاده بزیارت
حضرت رضا صلوات الله علیه مشرف میشد چون باین محل رسید کلعات که
از ندما و خواص چاکران شاه عباس بود وفات نمود لاجرم شاه این رباط را

گلمرد نام نهاد تا یادگاری از قتل غارت باشد، هنوز آثار خون زوار که ج ۲
در عهود سالفه بدست طایفه بلوچ در اینجا کشته شده اند بر در و دیوار این رباط
نشان میدهند و بدعای این دولت جاوید نشان طلب انتقام میشوند. این رباط
آب شیرین ندارد. الا آنکه مزرعه که آب شیرین دارد در نیم فرسخی اینجا واقع است
چهار خانوار اینجا ییلاق و در طبس قشلاق مینمایند

روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانیه

منزل امروز رباط خان است قبل از این اینجا را رباط شاه عباسی میگفته اند
در زمان میر حسنخان طبسی سیلی برخاسته رباط را خراب کرد و وارث آنرا
تعمیر نموده و بانو سطه برباط خان معروف شده. قلعه این رباط مجموعه بنای از آثار
رباط خان از رباطهای قدیمه و مرکب از سنگ و گچ بوده. و الآن مخروبه و بیچاره است
انبار رباطی حاجی محمد ابراهیم تاجر لاری ساکن یزد در سنه هزار و دویست و
هفتاد و یک در اینجا بنا نهاده و ساخته است خوب رباطیست آب انبار هم

بسر

حاجی محمد علی تاجر کاشی ساکن یزد ساخته که میگویند اگر پر کنند تا یکسال
کفاف عابرین را میدهد مسجد و حمام مختصری هم دارد قبل از ظهر که اینجا وارد
شدیم اصلا اینجا نبود. بعد از ظهر قریب پنجاه نفر زوار شیرازی هر یک با
یکراس دو راس الاغ وارد شدند. قریب غروب ملا ابوطالب صباغ
یزدی که داعیه روضه خوانی هم دارد خواست آواز خود را بمقام چهارگاه برساند
بمجرد کشیدن آواز این همه خرها یکمرتبه نهیق برکشیدند بیچاره ملا ابوطالب
صوت خود را در میان اصوات خران منهمک یافته با کمال یأس گفت برمکان

بدلعنت

روز جمعه اول شهر رجب المرجب ۱۲۹۹

از رباط خان شبگیر نموده صبح در چشمه شتران سه فرسخی فرود آوردند رباط
مخروبه اینجا دیده شد که از رباطهای شاه عباسی بوده بجهة تطاول طایفه بلوچ
خراب شده میگویند اینجا از کمینگاه مخوف و محل دستبرد و قتل و غارت بلوچیه

رجب

بوده هست آثار قبور مقتولین بوچ هنوز بسیار است ، هر یک از زوار بیچاره که از
اینجا عبور میکنند بی اختیار دعای بقای دولت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت گستر را
بتقدیم میرسانند و از فرط لطف روز افزون و میامن اقبال همایون چنین ریگزار مخوف
و اموال و نفوس مردم در عرصه آن عرصه تلف بود اکنون بنحوی محل امن و امان است
که کمتر الاغ دار با مبالغ خطیر بخواه نقد با کمال اطمینان عبور مینماید
شاه عباس ماضی غفران پناه علیه بجهت آنکه زوار و قوافل بی پروا بگذرند حکم داده
هفت میل از سنگ و گچ در دو فرسنگ ریگستان در دو طرف راه و در میان جاده
در ریگ غرق میشود برای ارائه سبیل و دلیل عابرین کشیده بودند ، اما حالا قریب
جهت اتصال قوافل و زوار مسترجا میلها را خراب کرده یکمیل از امیال سبعه هست
و تقریباً چهار ذرع ارتفاع آن میشود ، سنگ تنگ اینجا فراوانست بجهت
بغروب باد تپه ها را هموار نموده در یک فرسخی تپه از سنگ دیده شده تقریباً بیست ذرع
ارتفاع دارد و شکل آنست که فقره فقره سنگ بر روی یکدیگر انداخته باشند و

فقره

یزد

فقره بالاتر کوچکتر تا کوچکترین فقرات است و بقدر ذرعی گچ در روی سطح دارد
میگویند این تپه را جهت نشر کار شاه عباس ماضی سنوری و حجاری کرده اند و تخت شاه عباس معروفست
شاه عباس در ذهاب و ایاب سفر خراسان روزی چند در اینجا اطراق نموده
و از عمارات باغات و غیره در او احداث نموده اند و اگر چه آب اینجا
غالب شور و تلخ است کمی از بسیار ضعیف بقدرت الهی پیدا شده که بقدر سوراخ
جوالدوز آب گوارا از آن بیرون می آید و از این آب شاه عباس نوشیده
و آنرا چشمه شاه عباسی نامیده اند ، نخلی بر سر آن چشمه سبز و خرم است و این
آخرین نخلیست که در این خط دیده میشود ، خلاصه از تپه گذشته با اول ریگ
شتران رسیدیم دو فرسخ ریگستان است ، تمام بسیار از ریگ بسیار نرم که
پوست بادام حادث شده و شکل آب از اثر جریان باد موج برداشته از
کثرت ریگ مرکب بصعوبت راه میرود غروب آفتاب میان صحرا بار
انداخته سه ساعتی شب جمعه بار کردند

رجب

شنبه دوم رجب المرجب

دو ساعت از روز گذشته به شوراب که مزرعه قلیل السعه و از املاک یزد است
رسید و از آنجا بفاصله دو ساعت برباط پشت بادام منزل شد تعریفی
از آبادی این منزل شنیده بودم از قبیل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه بود
اینجا بجز نان و ماست هیچ یافت نمیشود پنجاه شصت خانوار مردم پریشان دارد
شکایت زیاد از سلوک ضابط رباط دارند ، سه بقعه در اینجا هست یکی باسم
ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام و دیگری زید بن موسی علیه السلام و دیگری
هادی بن موسی علیه السلام از جلالت قدر این امامزاده‌ها خیلی تعریف میکنند
حلف یمین درین سرزمین در برابر این مرقدها میشود ، از قراری که میگویند این
امامزاده‌ها در ایام توقف حضرت قدس امام رضا صلوات الله علیه در خراسان
بعزم شرفیابی حضور مبارک شتافته رحلت نموده بودند در این محل اتباع سرخاب کبیر
که در این حوالی توطن و سکنی داشتند عناداً للاسلام آنها را مسموم و مقتول ساختند

یزد

بعد بدلالت بعضی از اهل الله قبور ایشان معلوم و معمور و زیارتگاه شده است
اما حالا از حلیه آبادی افتاده و مخروبه و قلیل البضاعه مانده بقدر پول و صحرا
موقوفه دارند و چون بعضی از جبال حوالی بادام کوهی داشته این رباط برباط پشت
بادام موسوم و معروف شده است

یکشنبه سیم

از رباط پشت بادام شبگیر نموده در سه فرسخی چشمه آبی دیده شد که آب کمی
داشت و چون هفت فرسخ از آن آب گذشتیم برباط الله آباد خرابه وارد گشتیم
رباطی در کمال فضا و استحکام بنا بوده و بیوت خاویه و عروشش معطله الله آباد نیز
هنوز بعضی بر پا است که از تطاول ملوک از حلیه آبادی افتاده است و بجز انبار آبی
و در یک میدانی فاصله رباط واقعست آبادی ندارد ، این انبار را بعضی از طایفه کراغلی
ساکن یزد در چند سال قبل ساخته‌اند اما قنوات آن هنوز پرداخت نشده هنگامه خروجیه
آن زاد در حکم بئر معطله افتاده است حالا که الحمد لله تعالی از فر دولت ابد مدت همایونی در حال

رجب ساحت ایران در سایهٔ امن و امان غنوده و قلوب مسلمین از تطرق هر آشوب آسوده
حاجی ابراهیم تاجر یزدی در مقام ابتیاع این قنوه تمام برآمده و خیال آبادی
اینجا را دارد ولی طایفهٔ کرادعلی از بیع آن ابا نموده خود میخواهند قنوه را تمام
رسانده محل را آباد نمایند

روز دوشنبه چهارم

شبگیر نموده یکساعت از روز گذشته برباط ساغند منزل شد مسافتش فرسخ
بوده هوای بسیار خوشی دارد و اینجا آبادی بیش از سایر رباطات است بانی این رباط
مرحوم حاجی محمدولی میرزا بوده بحری رباط حبسی است قریب یکسنگ آب شیرین
و قنوه آن از میان قلعه جاری است داخل رباط میشود میگذرد و در دو فرسخی این رباط
مزرعه نخلستان است اینجا نخل را زرع نیکو میشود و چون آن مزرعه نخلستان
دارد به نخلستان موسوم شده است اما ساغند از قرار مذکور در عهد سوقند بوده
شاه عباس ماضی علیه الرحمه که از راه مشهد مقدس مشرف میشده در هر مکانی

یزد قنوتی احداث نموده چون غالبا میاه قنوات این صفحات شور بوده و آب این قنوه
شیرین برآمده آنرا بترکی سوقند نامیده اند و رفته رفته در ثبت دفاتر مبارکه
بغلط مصحف بقلم آمده است ملا جعفر ساغندی اسم بنده را شنیده و شناخته با جمعی
ریش سفیدان محل و اعضاء خود بدیدن آمده مرد قوی هیکلی و فهمیده است در اثنای
صحبت از کرامات شاهزاده قاسم ابن عباس بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
که مزار اهالی ساغند است چند فقره ذکر نمود از جمله آنکه قلمدانی در این مکان مفقود
شده و گمان سرقت آن بشخصی قاصدی که از مشهد مقدس میرزا در راه بوده و میرفت لاعلاج
او را کاوش نموده ولی قلمدان را نیافته بودند بالاخره او را در برابر امامزاده قسم داده اند اتفاقا
قاصد رفت و خبر آمد که در یکفرسخی مرده است ثانیا در محکمه او کاوش نمودند قلمدان را
در سنگ آب او یافتند نان و گوشت و لبنیات در اینجا بهم میرسید عصر امروز
با ملا جعفر و اتباع او آمده و باتفاق بزیارت امامزاده علیه السلام رفتیم با آنکه
قدری مخروبه و خالی از حلاوه زیور است خیلی باشکوه و عظمت بنظر آمد سنگی بخط کوفی

رجب

محکوک در خلف ضریح بالای سر نصب است. ملا حسنعلی گفت قریب هشتاد سال قبل از این
شیخ احمد احسائی رحمة الله علیه از این راه بمشهد مقدس مشرف میشد این سنگ را خوانده
فرموده تاریخش چند سال بعد از واقعه کربلا است. ملا محمد علی امام مردی بسیار با شعور و معقول است

سه شنبه پنجم

دیشب چون باد زیاد بود و چیزی بار کرده دیشب ملا ابوطالب و ملا علی اکبر برادرش
علی الرسم برای آنکه نخوابم رفع بیکاری کرده آمده صحبت میداشتند از جمله ملا
ابوطالب گفت جناب خان گفتم بلی گفت شما میدانید چرا قبله عالم اینقدر
مالیات ما را زیاد کرده اند گفتم چه طور گفت مالیات شما زیاد شده است گفت مالیات ما
در اول وقت ده هزار تومان بود حالا سی تومان رسیده است گفتم بگیر از تو میپرسم
اگر راستش را گفتی جوابت را میگویم والا من سؤال بجواب با تو نخواهم داشت
گفت البته خلاف نمیگویم گفتم بگو ببینم از آنوقت که مالیات شما ده هزار بود
زرع و زرد شما زیاد شده است یا حالا بیشتر است خندید و گفت خیر از آنوقت کمتر شده

بخوبی حالا

یزد

تا چه بیان میزدند نمیتوانستیم از عهده برآئیم گفتم این عبارت غیر چه و چرا نمیتوانستید
تا چه بیان نمیزدند از عهده برآئید گفت آنوقت لابد بودیم که برای ادای وجه آن
مخلفه اثاث البیت خود را با نرخ قیمت بفروشیم و لیکن باز انجوانه دیوان درهم ما
چوب میخوردیم والان بر آمده با محتاج خانه را که بفروشیم یا بیم اما حالا بحمد الله
برات حواله می‌آورند در سر موعد بخواه دیوان را میسپاریم گفتم همین جواب
سؤال تست که آنوقت بواسطه بی نظمی در کار خودت بود و تحویل اینشی کار میشود
دخل و مایه بهر ولایت وده واقع آنوقت ده هزار زیاد بود و حالا بعدلت شهریاری
روحنا فداه با آرام دل و جمعیت خاطر کار سبکی چندین برابر آنوقت مداخل میکنید
نهایت اینقدر هم بجهة حفظ حالت هست برای اعلیحضرت ملا ابوطالب بی اختیار
از الاغ فرجسته بخاک افتاده سجده اکرده بجانب ... بدعای دولت ابد مدت همایون
پرداخت و این بنده در کار را دعا گفته و خدا پدر و مادر درست را رحمت کند و مرا از این
شبهه بیرون آوردی. خلاصه کنار ... بجار و یسر در خارج رباط زیر آب ...

رجب

مختصر از سنگ و گچ است منزل شد این رباط را در سنه هزار و دویست و هفده مرحومان
حاجی آقا بابا و حاجی علیرضا ولدان مرحوم آسعید قزوینی ساکن یزد ساخته اند آب نیم شوری
دارد که از قنوة غیر جاری بر میدارند آبادی هیچ نیست میمی تر است که زوار راه از
آفتاب پناهی مختصر است قوافل ممتد یزد و شیراز ه از این راه بمشهد مقدس
میروند دیده میشود

چهارشنبه ششم رجب

منزل خرانق است که در صحرای خوش منظر خوش دلکش بوده ده و قصبهٔ
و قلعه کوه و کتل و سنگلاخ است میگویند این قلعه را قبل از بنای یزد بچندین سال
بهرام نام گبری که ظاهرا یکی از عظمای مجوس بوده احداث نموده است و مسکن
مجوسیتین بوده تپه گلینی هم هست که آنرا دخمه مجوس میدانند اینجا نسبت
بسایر منازل فی الجمله ییلاقیت دارد میوه توت رسیده است رباط بسیار خوبی
مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا ساخته قنوة نیم شوری در خارج رباط جاری است مزار

یکی

یزد

یکی از خدام سلطان سریر ارتضا صلوات الله علیه در خارج قلعه واقعست اما
اسم آنجناب معلوم نیست ، این مزرعه خیلی با صفا و خوش شمی از اطراف محاط کوهست

پنجشنبه هفتم

منزل انجیرک شش فرسخ است درین منازل غالبا از نباتات تر و خشک و اسفند کلدا
بود مگر این منزل که نصف راه ریگزار است در انجیرک رباط بسیار عالی مشتمل
بر حجرات زمستانی و ایوانهای تابستانه و منازل ممتاز که هر یک از اعالی میتوانند
منزل نمایند هست این رباط را مرحوم حاجی محمد طاهر مجتهد برادر مرحوم حاجی رجبعلی
مجتهد عارف ساخته گویند حاجی رجبعلی در اواخر عمر چندین سال ترک چیزی
کرده همه شب در مسجد جامع اعتکاف داشته است خلاصه آب نیم شوری دارد آب انباری
بعمق سی و پنج پله در رباط است که از فرط برودت آب آن تشنه در پای یکنفس سیر
نمیتواند سیر بشود هرچند این آب همان آب نیم شور است اما بواسطه رکود چند مدت
ملاحت آن برسوب رفته گوارا شده است ، برجی هم در خارج رباط است و یک آب انبار

آنجا ساکن و بعضی باحتیاج زوار را حاضر دارند رجب

جمعه هشتم

طلوع آفتاب وارد دار العباده یزد شدم در سبب بنا و شخص بانی یزد آنچه نوشته‌اند
از این قرار است گویند چون اسکندر رومی بر دارا ظفر یافت و در اصطخر فارس
بجای سلاطین ایران قرار گرفت شخصی از پسران کاوس بر وی خروج کرده در ری
و داعیهٔ سلطنت در سر گرفته کمر همت بر میان بست و شاهزادگان کیانی نیز بدو گرویده
رایت جرأت برافراشته بطلب ملک موروث برخاستند اسکندر از فارس بری توجه
انتقام گشته در خارج بلده ری تلاقی فریقین شده و اسکندر بر شاهزادگان دست
یافته یکان را در قید اسار کشیده به اصطخر بازگشت و امر فرمود تا از شاهزادگان
و احفاد و امرای متقدم هر چند در بلاد ایران و دیار توران بودند همه را دستگیر
نموده بپای تخت آوردند پس اراده نمود تا ساحت ملک را از وجود آن جمع پیراسته
همه را عرضهٔ تیغ انتقام دارد ارسطاطالیس این امر را موجب ندید خوبی

یزد

دستخط خالی شناخته و برانع فرمود ・ و در آن نزدیکی اسکندر را عزیمت سفر خراسان
در این همت گرفته بدان ساحت روان شد چون بزمینی که اکنون ولایت یزد در آن واقع
رسید صحرا آباد و از آب دریچه ارسطاطالیس را مخاطب ساخته گفت در صورت
وجود آب این محل قابل احداث شهری است چه هوای آن در غایت اعتدال
ارسطو برای ملک آفرین آراسته گفت وضع عمارت و احداث ولایت در این محل
بی مناسبت و چون این سرزمین ریگستان است جای تفرج میشود و مایل اسکندر
این شهر مرافقت و طرح و موافقت صورت نبندد و اینست آنکه بجهت توده و طرح قلعه
امر فرمایند و آن قلعه را محل اقامت و سکونت تمام شاهزادگان عجم مقرر
و خاطر از فتنهٔ ایشان جمع دارند اسکندر وزیر را اعتماد نموده بجواب فتنه و دوام
قلعه فرمان داد لاجرم قلعهٔ منیع بنیاد نهادند و چاهی عمیق در میان آن حفر نمودند
و در قعر آن چاه وسیع ترتیب داده شاهزادگان کیانی را در آنجا منزل داده
دارا به کثه که بلغت اهل یونان عبارت از زندانست موسوم ساختند

رجب

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمة که در یزد مشغول تحصیل بوده

اشاره باین قلعه گفته است

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت ** رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم

ولی آن بناء زندان سکندر معروف بوده همان قلعه نخستین است

اما تفصیل قلعه مهریز و وجه تسمیه آن یزد از این قرار است

چهارصد سال بعد از وفات سکندر و پانصد سال تمام قبل از هجرت حضرت خیر البریة

صلی الله علیه و آله و سلم بوده که کوکب سلطنت شاپور بن اردشیر طالع گردید بعد

چند سال مردم ایران را مشغول حساب و پامال کرد از ناصواب بودن

روزی شاپور از منجمان مدت عمر دولت خود را پرسید باو گفتند ملک را

در ملک مدین تمکین و تملک خواهد بود و در سال دوم در ساحت خراسان در کنار چشمه سبز

مرحله سپار جهان جاودانی خواهد گردید شاپور با خود عهد کرد که از سفر خراسان

و کنار چشمه سبز حذر نماید اما از آنجا که بودنی نابود نخواهد ماند و دست قضا

یزد

خود در تفصیل خواهد رساند پس از اندک مدتی عالمی را بر شاپور مستولی شده

هیچ دارو او را معاف نمیداشت و خون از بینی او چون اشک چشم ستمدیدگان

بازنمی ایستاد اطبا گفتند ملک از ظلم تو بیمار گردیده علاج بجانب طوس و چشمه

سبز شدن و بعبادت یزدان عادت نمودن شاید بوسیله عدالت و عذوبت آب و هوا

بهبودی حاصل تواند نمود **شاپور** بحکم ضرورت طریق انابت و راه خراسان

پیش گرفت و چون بزندان سکندر که آنرا **کثه** میخوانند رسید از اثر آب و هوای

آنجا اندک بهبودی یافته دران و اطراف طرح شهری برای آن بقعه و بنام خدای بیرون

ساخته آنرا **یزدان گرد** خواند و نام خویش را نیز تبدیل داده **یزدگرد** نهاد و بفرمود

تا قنوات چند در آنجا حفر و جاری نمایند و از آنجا بساحت خراسان نهضت کرد چون

بر سر چشمه سبز رسید مزاجش را اعتدال کلی دست داده فساد آن باصلاح پیوست

پس از دو ماه روزی در صحرا اسبی بر وی ظاهر شد بگرفتن آن اراده نمود فرمانبران

هرچند در آن مرحله گردش تسخیر کردند **شاپور** خود متوجه آن کار گشته اسب را گرفته و

رجب

وزین و نمد بروی راست کرده خواست تا برنشیند ناگاه اسب حرکتی کرده لگدی بر
سینه او زد چنانکه بر جای سرد گشته تکبر روحش از توسن تن پیاده شد لمؤلفه
کرا برابلق اقبال برنشاند سپهر ٭ که خود نگشت لگدکوب توسن ادبار
آنانکه مأمور عمارت یزدگرد بودند چون خبر فوت یزدگرد شنیدند دست از کار
کشیدند و امر ناتمام ماند و این یزدگرد همانست که مورخین در تواریخ او را اثیم
یاد کنند ٭ چون پسر او بهرام گور بر تخت سلطنت برآمد و بنام مروت برگزید
پور خود یزدجرد صغیر را با ایالت یزد مأمور کرده او را تمام شهر و انجام امر سعی بلیغ
نموده ولایت را آباد کرد و بعضی قری و مزارع در نواحی آن بنیاد نهاده و دانشمندان
و پیشه وران از اطراف گرد کرده و در آن مسکن داده و بعد از آن هر یک از
سلاطین و حکام چیزی بر آبادی آن ولایت افزودند

اما موجب آنکه یزد بدار العباده موسوم گردیده است

که چون ملکشاه سلجوقی سنجر و بسیاری از بلاد و ممالک ترکستان و خراسان را در

یزد

مسلم کرده عزم تسخیر ملک عراق نمود نخست ایلچی نزد سلطان علاء الدوله که فرمانروای
ممالک عراق بود فرستاده نامه نوشت و در آن نامه یاد کرد که ما را پس احترام
آن پادشاه واجب مینماید اما حسب الضرورة ولایتی وسیع و مملکتی فسیح بجهت
ما در کار است چه البته مسموع آن پادشاه شده باشد که هیجده هزار قوشچی ملازم رکاب
ما میباشند و بواقی حشر و خیل و لشکر را بر آن قیاس باید کرد و ولایتی که مستقر
چنین سلطنتی تواند بود جز اصفهان نخواهد بود انسب آنست که اصفهان را بما داده از ده
از عراق دو دیه هر کجا را که خاطرخواه آن پادشاه باشد در عوض قبول نماید
علاء الدوله که مردی عاقل بود در جواب نوشت که بر ممکنات مبرهنست که مرا بنیاز غیبتی
نیست اما برای دو دوره ماندگانی مسکنی لازم خواهد بود یزد را که مختصرترین اقطاع است
بملکیت من مقرر فرمایند تا در آنجا بعبادت پروردگار عالم اشتغال نمایم سلطان
ملکشاه وی را احماد نموده ارسلان خاتون دختر سلیمان شاه عم خود را بعقد وی درآورده
باصفهان فرستاده و پیغام داد که یزد دار العباده را اقطاع امیر انتخاب باید که این

رجب

صوب توجه نموده بعبادت الهی پرداخته علاء الدوله در سنه اربع و خمسمائه بران
بلد آمده از آن زمان یزد دارالعباده ملقب گردیده و در سنه اثنی و ستین و خمسمائه دیوار نبود
تا باره بر گرد شهر باره کشیده و چهار دروازه گشوده و درب آهنین بر آن نصب نموده
دربی به کوشک نو و دربی به قطریان که اکنون درب شاهی اشتهار دارد و دیگری
کیا و درب دیگر به مهرجرد موسوم گردیده گویند علاء الدوله را چهار امیر بوده یکی
ابوسعید بهشتی که باغ و محله بهشتی را احداث و آباد نموده دیگر ابو یعقوب دبیر
که قنوات و محله یعقوبی را حفر و آباد کرده دیگر ابو یوسف و آن دیگر کیا زرسو
که در سنه پانصد و هفده قنوات نو آباد را جاری ساخته و در محله سرو یک مدرسه عالی
طرح انداخته و ارسلان خاتون زوجه علاء الدوله مسجدی بنیاد نهاده مناره بر پا کرده
و این اول مناره ایست که در یزد بالا کشیده اند و در سنه اثنی و ستین و ستمائه
فتوری در آن راه یافته بیفتاد و آن مسجد نیز در جنب مسجد جامع واقع بود و رو بانهدام
نهاده الآن جز خشت خاکی از آن نشان نمیدهند باز بر سر داستان رویم

یزد

خلاصه وارد شهر شده مستقیما بکاروانسرای حاج علا رضا منزل شد چند نفر از مردم
نائین هم در این کاروانسرا هستند خیلی مواظبت نموده از وقایع نائین و احوال اهل آن
پرسیدم از ناخوشی اول سال و نقاهت حالیه و انتظار ورود این بنده
داشته اند شرحی بیان نمودند بعد از ظهر عزیمت زیارت سید ابو جعفر محمد بن علی بن احمد
ابن علی العریضی ابن جعفر الصادق علیه السلام نموده مشرف شدم تفصیل
نسب و حسب ایشان درین رساله که بالاصاله فرع زیارتست اجمالا لازم افتاده
معروض میدارد از قراریکه در تاریخ مفید مسطور است آنجناب در زمان تسلط ملوک
عباسی بر خلاف عادت سلسله قریش سر تراشیده شبانه مبارک خود را در شعر
تعبیه نموده در سطره آب انداخته بجواز الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین از مدینه
طیبه هجرت نموده و رفته رفته از دیار عرب به بلاد شرق افتاده دارالعباده یزد را
از اشراق وجود مسعود خود اضائت بخشید پس از چندی در جنب عالم بشریت [illegible]
تعزیت شده در کوچه معروف به حسینیا مزد در آهنگرخانه شده و بدیدم دمدم

رجب

تفتیش آن مشغول شود فخر الدوله گوید که از وقت والی ولایت یزد بود شبی در عالم
واقعه بشرف پابوس حضرت فخر الورى خاتم الانبیا مشرف و مخاطب بخطاب
همایون شد باید سعی نماید که یکی از نتایج امجد ما در این ولایت شهید و متوطن
خوابیده و رعایت حال او اکرام جانب او را واجب شمارد فخر الدوله بعد از تیقظ هر چند
تفحص نمود اثری از مقصود نیافت که شرح با همگی نشانها از آن جناب شنیده بودیم تا شبی دیگر
بار بحضور مبارک مشرف و در عالم رویا نشانی امامزاده را باو می نمایند علی الصباح
کمر همت بر میان ارادت تنگ بسته با دلی گشاده در مقام وصول مقصد و حصول مقصود
بر آمد تا که خداوند از فیض آن گلبن بوستان صفوت صفت یا نار کونی بردا و سلاما بوجد
رسید و نسیم خلق عترت اطهار سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم را استشمام نمود و بزیارت
جمال آن شکوفه چمن جلال مرتضوی چشم روشن نمود و از نسیم عقیدت بقدوم آن سرور
افتاده عرض مطلب کرد تخت امامزاده را از تقیب همایون خود در استوار و بهشت
اظهار بسفر نموده والی متضرع عرض و عقیده را نموده بحضرت اعظم ساخته پس بنا خود را

از شهر

یزد

از شهر بیرون آورده بوالی نمود والی مقدم آنجناب را از تعظیم شناخته فرزانه
مرغوب در کوچه حسینیا جهة سکونت آن اختر برج هدایت و رشاد تعیین داده
دختر خود را بحباله نکاح ایشان در آورده و فهج و طزرجان را که دو قریه معتبرات
و اکنون فهج در جزو بلوک مهریز و طزرجان از اعمال بلوک میانده است
بسیور غال آنجناب معین نمود گویند آن اوقات در قرب محل مزار کثیر
الانوار آنجناب بیشه جنگلی بوده و از انبوه اشجار دخول و خروج از آن متعذر می بود
و شیری در آن جنگل بهم رسیده بود و شور و هلاکت از مهابت او مجال طلوع در آن
بیشه نبوده و تردد بشهر از قرب آن محل محال می نمود و مردم روز بروز از در تنگی به عرض
وحشت و هراس خود را بوالی ولایت نموده والی دفع آن جانور را از حضرت شاهزاده شیر
خدا از اعلی ملتمس کرد امامزاده قبول مسئول فرموده بجانب بیشه حرکت می نمودند
والی و ارکان ولایت نیز ملتزم رکاب و لا نتاب بوده چون آنجناب بکنار بیشه
تشریف فرما شدند شیر از بیشه بجانب آنحضرت حرکت نمود همراهان نظر ضعف

رجب

بشریت متوهم و متفرق گردید آنجناب بقوت تقوی و قدرت شجاعت مردی
اندیشه چون شیر که از بیشه روان شد چون شیر را نظر بجمال قرین الکمال آنحضرت افتاد
خود را روبا صفت بخاک قدم آنحضرت انداخته بتلثیم و تقبیل پرداخت آنحضرت
دست عنایت بر سر و روی او کشیده او را از تعرض مسلمانان نهی و مردم را بر حقیقت
حال او امر فرمود و در روزی یکهفته جگر گوسفندی بوظیفه او مقرر داشتند که اهالی
ولایت بدون اکراه رسانیده از ضرر او ایمن باشند ، از قراری که در تاریخ جدید
یزد مسطور است بعنوان نفر سعی بجهت با این انس گرفته بود که اطفال خورد سال
بر پشت او نشسته بازی میکردند و پس از آنکه کار روزگار آنحضرت بانجام رسید آن شیر
خدا آمده سر بر قدم مبارکش نهاده نقد حیات تسلیم نموده باشاره آنجناب او را
عقب مزار کفن نموده بخاک سپردند پس در سنه چهار صد و بیست و چهار روح پرفتوح
امامزاده چون طایر قدس از قفس تنگنای جهان طیران نموده بمحفل قدس ارتحال
انس اختیار فرمود حسب الوصیه جسد مبارکش را در قبر شیر دفن نمودند بعد از

مدتی

یزد

مدتی هم که حرم محترم آنحضرت اینز بجای عرش جهان نشاط باغ جنان نصیب شد مگر او را
نیز در برابر آنجناب در حجاب تراب کشیدند در سنه سبع و سبعمایه صاحب اعظم خواجه
ابو اسحق ابن خواجه حسن ساروج خوار بر قبر منور آنحضرت کاشی کاری نموده سنگ
تاریخ وفات آنجناب را بر لوح کاشی معرق مورخ مبدل نموده آیات مبارکات قرآنیه
بر آن نقش بست و تا کنون جز قلیلی از عروق که مرور دهور رفته در ریخته بقیه باقیست
پس در سنه ثمان و ستین و سبعمایه امیر صدر الدین قبر وزیر شیخ ابو سعید طبسی و بعد از آن
پسر او امیر قطب الدین و خواجه محمد قبر و برهان الدین شیخ محمد داد و بعد از آن در سنه
اربع و خمسین و ثمانمایه خواجه احمد فراش سلطان احمد تیموری و حاجی یعقوب و بعد از آن
در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه میر جلال الدین محمد و هم در آنسال خواجه معین الدین
المیبدی رحمهم الله هر یک بقدر همت و تفاوت سلیقه خود بر اراضی اطراف آن
افزوده عمارات و مساجد و محاریب و مدارس و مصانع طرح انداخته بعضی بانهدام
ابنیه بعضی دیگر اقدام نمودند ، و چنانکه در تاریخ جدید مسطور است در سنه ستین

رجب

و تماماً با اقتضای حکمت الله خداوندی سیلابی عظیم برخواسته غالب عمارات شهر را
فرو نشانده و اکثر محلات را خراب کرد اما آب به سر این مرقد آسیب نرسانده در گذارده بود
پس در همین سال سید جلال الدین محمد دایی شیخ داود و خواجه معین الدین علی
وزیر هر یک عمارات جداگانه خود را که از نزول سیلاب منهدم و خراب شده بود
تجدید نمودند و معین الدین عمارات جدیده بنا به اتمام رسانید و بعضی قنات و قنوات
بر موقوفات آنحضرت بیفزود ، اما آنچه تا کنون از عمارات امامزاده در قسمت ارادت
و کمترین بنده درگاه زیارت نمود صحنیست بعرض بیست و چهار ذرع و بطول هفت ذرع شش
بر چند باب حجره و ایوانی عالی که در پس پشت واقعست ، و دو دیگر رواقیست
که از جانب قبله در محله بید انشاه و از طرف مقابل با باغ جنب حظیره مصلی
دارد و مقبره مستطیل شاهیه که طول و عرض آن افتاده از دو طرف ایوان
واقع شده و طواف بسهولت ممکن میشود و آنچه اکنون از موقوفه آنجناب باقیست
مزرعه سفید است و بعضی از اردون و شکوه دارد کان

لی ابادانشه

یزد

روز شنبه نهم

گسان آقا میرزا محمد مستوفی از ورود بنده مستحضر شده بملاحظه آشنایی که با جناب حاجی
والد داشت آمده خواهی نخواهی رحل بنده را بخانه آقا میرزا اسدالله برادر مشارالیه
نقل نمودند ، در عصر این روز بزیارت امامزاده جعفر بن موسی علیه السلام رفتم
بقعه و رواق و کریاس عالی دارد ، از قراریکه در تاریخ مفیدی مسطور است
هنگامی که امیر مبارز الدین سلطان محمد مظفر بعمارت حصار و حفر خندق
کهنه آباد یزد امر نمود چون کارکنان بدان مکان رسیدند شخصی با هیبت تمام در
جامه سبز و سفید مشاهده نمودند که مصحفی بر سینه گذاشته و جراحتی برداشته
پنبه بر روی آن نهاده بود حفار جرات کرده آن پنبه را برداشته بود فی الفور
خون تازه از آن جاری و آوازی مسموع حفار گردیده بود که دست بردار و پنبه را
بر جای بگذار حفار از این واقعه مدهوش گشته این خبر بگوش سلطان رسید اما چون
روز بآخر رسیده بود زیارت جسد مطهر را بروز دیگر انداخت گویند آنشب عمود

رجب

چند از نور بر سر قبر آن بزرگوار افراخته و مشعلها افروخته دیده بوده‌اند ، روز دیگر
امیر مشار الیه بدان مکان تشریف آورده بنفس خود تا قبر آنجناب ابنیه مفصلی را بنا
دیگر کشیدند و خود طوق ارادت بر گردن نهاده کمر خدمت بر میان بست

نوشته‌اند که مردی و زنی زناکار خود را ببقعه آنجناب انداخته بدان امر شنیع
پرداخته بودند ، بامداد آنکه خدام آستان در حرم گشادند آن هر دو را سوخته
یافتند ، کرامات دیگر نیز بسیار از آنجناب بظهور رسیده تاکنون هم لیالی جمعات
مردم بزیارت آنجناب آمده قنادیل و شموع افروخته نذورات بادا میرسانند
هنگامی که شاه سعید بهادر خان صفوی رضوان الله علیه جهت دفع فتنه رئیس محمد کرت
و تسخیر ولایت یزد عزیمت نمود کراماتی از آنجناب دیده بزیارت رفته بود و مبلغی زر بر
سیورغال جهت متولی آنجا مقرر داشت و دیگران نیز به قدر حال املاکی وارا ضی بسیار
وقف آنجناب نمودند ، و اکنون جز قلیلی باقی نمانده است و آنرا نیز مانند وظیفه
دیوانی خود مباح دانسته صرف و بخورند ، و در بیرون عمارت امامزاده بالای

یزد

چون ساخته‌اند که شیخ **پیر برج** در آنجا مدفون است رحمة الله علیه

روز سه شنبه دوازدهم

بزیارت مقبره **سید گل سرخ** مشرف شدم هنوز بنیان بقعه و بناهای عالی
ازو استحکامی نیست اما از زیور آبادی دور افتاده است ، از قراری که در تاریخ
مفیدی مسطور است **سید** در بدایت امر در محله **پیر چم** یزد دکان خبازی و طبخ
نان میپرداخته و بکلیه تقوی و تمام خلوص موصوف بوده شخصی دیگر نیز از
اهل آنجا که بامر خمیرگیری مشغول بود روزی دست در خمیر برده شاخ نرگسی بر آورده
خدمت سید حسین علیه الرحمه بهدیه فرستاد ، سید از مشاهده آن حال چون گل
بر شکفته دست مبارک در تنور تفته برده دسته گل سرخ بر آورده نزد خمیرگیر
فرستاد و پیغام داد که **بیت** سرخ گل غنچه شامم هنوز ، منتظر باد
شمالم هنوز ، خمیرگیر را از آن تاریخ دل از کار دنیا سرد شده در گوشه
نشسته گرم عبادت گردید و بعد از وفات در حوالی حمام **کلب** ، مدفون و

رجب

به پیر خمیر گیر مشهور شد رحمة الله علیه • بالجمله در عهد شاه اسمعیل صفوی اماراتی
بر اینکه جمعی از طوایف اوزبکیه از ترکستان تاخت و تاز یزد مامور میشوند چون
بمقام زنگیان که در یزد خارج دروازه خراسانست میرسند جمعی از عجزه و
فقرا ولایت از شهر خارج شده بمجرد اینکه سوار اوزبک را می‌بینند دل
باخته بتضرع و زاری مشغول میشوند سید گل سرخ از درگه خانه بیرون آمده
قشون ترک را استقبال نماید و جامه خود را از تن برآورده میافشاند از آنجامه
شرارها خارج شده بعضی از سواره مزبوره را پیش آمده بطور سوخته بود و
سایر اوزبکیه که این امر مهیب را مشاهده نمودند راه فرار پیش گرفته در هیچ مقام
قرار و آرام نگرفتند **بیت** آتش سوزان نکند با سپند •
آنچه کند دود دل مستمند • اوزبکیه بعد از وصول مسکن مالوف شرح
حقیقت حال را با خان خود میان آورده در بس اخلاصی از آنجناب در دل
حاصل میشود و یکی از خواص خود را با تحفه و هدایا روانه بخدمت سید میفرستند

چون فرستاده

یزد

چون فرستاده از ترکستان بدار العباده رسید سید را اجل موعود رسیده
از گلخن جهان بگلشن جنان آرمیده بود فرستاده حقیقت را بعرض خان رسانید
بر حسب فرموده آن توجه را بمصارف عمارت بقعه و مزار و خانقاه و مسجدی خیرات
رسانیده و جهه فقرا و مساکین همه روزه طعامی مقرر و موقوفاتی بر آن قرار داده
بودند • در سنه ثلث و ثمانین بعد الالف که تاریخ تالیف کتاب مفید است
خانقاه بایر و مزار خراب و موقوفات از تصرف وقف شرع افتاده بوده است
بالجمله بعد از مراجعت از زیارت سید گل سرخ علیه الرحمه بعضی از آقایان و
صدور و اعیان ولایت تشریف آوردند از جمله حاجی میرزا علی اکبر بغیره که مجملی از
ذکر احوال ایشان نوشش دارد امیر ذکر گذشته از فرقه فقها است و جامع الفنون
و متشرع و الیه علامات در فنون علوم حکمیه از ریاضی و هندسه و هیئت بهره تمام و
و در مقالات قدما و عرفا تتبع کامل حاصل نموده از جمله غالب اشعار کتاب
مثنوی مولوی علیه الرحمه را حفظ دارد و با مناسبه در مجالس میخواند و بر تشنگان

رجب

استدلال مینماید و در علم تقوی چنانکه مشهور ولایت است امروز نظیر خود ندارد مع هذا
المجموع گذران او بوجه اجرت کفاشی میشود و شبها بعد از فراغ از مطالعه و در دکان
خلاص از مباحث شخصاً به دوختن کفش پرداخته بوجه آن قناعت میکند و در لقاء
مردم در کمال بشر و بشاشت ملاقات نموده صحبت میدارد علم با هم مرآت و خنده بشکفتن

روز جمعه پانزدهم

همان آقا سید محمد تاجر مشهور به قالب تراش بودیم مردی با مزه و ظریف است
صحبت از هوا و آنچه ذکر باشد این شعر را از گفته یکی از علما خواند بیت
از نسیم شب طلوع صبح در مکه بدان ، کلک بدرقاص و پیشانی دین چکان
گفتم از مصنوع کلام معلوم میشود که از علما بوده اند نه از شعرا و او الآن میگفتند (در بزم مرتان)

شنبه شانزدهم

عصر زیارت مزار سید شمس الدین رفتم شرح حال این سید جلیل القدر از آنکه
از تاریخ مفیدی مستفاد میشود از بهر قرار است ، جناب سید شمس الدین علیه الرحمه

یزد

رجب فرمان پادشاه سلطان ابوسعید درجه وزارت شیخ و در مسند صدارت
متمکن گردیده است در سنه سبع و عشرین و سبعمائه بنای ابنیه عالیه در یزد و بنیاد و نهاد
موقوفات بسیار بر آنها مقرر داشت و نیز وکلا و معتمدان تعیین نمود تا از اموال
خاصه آنجناب در یزد و قم و کاشان و ساوه و همدان و ری و قزوین و سلطانیه
و تبریز و شیراز و ابرقوه و کازرون و غیره مدارس و مساجد و مصانع و بقاع و
رباط و خانات و حمامات و غیرها ساخته بقرار خود هر یک قرا و رقبات و
قنوات علیحده معین نموده و غلامان زر خرید جهت خدمت غربا و نیازمندان مشخص نمود
و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه از مجلس جهان بروضه جنان نقل نموده و زوجه آنجناب
که دختر خواجه رشید الدین وزیر بود صندوق او را از چوب صندل و آبنوس
مرتب ساخته و محرابی از سنگ مرمر تراشیده با جنازه آنجناب از تبریز به یزد فرستاد
تا در گنبد مدرسه چهار منار گذاشتند و در تاریخ جدید یزد مسطور است که هر که
یکصد مرتبه سوره اخلاص از سر اخلاص بر سر تربت آنجناب تلاوت نماید انشاء الله

رجب

بحاجت خود رسید بیرون بقعه سید شمس الدین تاریخ فوت سید حسین نام را
بر کاشی نقش بسته نصب نموده بودند شعر که تازه از گور بیرون آمده بود تاریخ
اینست (ملکان چنین آمده قصر جنت) ۱۰۶۹

یکشنبه هفدهم

امروز خبر تازهٔ که دیده شد مشهدی حسین اعمی مشرف میدان شاه بود . این مرد
از سن سه سالگی از دو چشم نابینا شده و کوری نشو و نما یافته و الآن هفتاد و از شصت
سال دارد وصف حافظه و کارهای او را شنیده بودم مخصوصاً آورده ببینم ع
چون دیدم هزار چندان بود مثلاً در گمرک از سه چهار دانه بارهای جنس از هر مقوله
وارد میدان میشود هر چند بار آن را نگاه کنی همه ایست و هر یک با بردن مخصوص
و هر جنس را اگر کسی تغییر داد قیمت را ثبت سرم قپان میکند و مثلاً میگوید تقریباً
قماش هندی یکبار است و چهار زرع و نیم مال یعین و گویا نفر محمود و عمرو زید
این مشهدی حسین آنجا نشسته ساکت بعد از آنکه همه بارها قپان سید بار شد

گمرک و تکاریها و صاحبان بارها را رجوع نموده یکیک بارها و صاحب بار و کالای
جنس و وزن و گمرک آن را میگوید و ابداً اختلافی ظاهر نمیشود . درهمین اثنا حساب
یکسان کرد تاجری آمد و میگوید (مشهدی بیست و هفتاد و یک در هزار و نیم چند میشود)
میگوید (دو هزار و هشتصد و چهل و سه دینار و نیم) و باز میرود بر سر مسئله که
داشت و خطا نمیکند و گفته او را ثبت روزنامجات و سند داده و سند خود میخواند

دوشنبه هجدهم

صبح خبر کردند جناب میرزا محمد صادق نواب صنوبری دیدن بنده تشریف آوردند
بعد از ساعتی انتظار تشریف آوردند چون امروز جای حرکت است افسوس خوردیم که محترم
بار دیگر ایشان را زیارت نمایم و تاکنون هر چند خدمتشان نرسیده بودم . الحق سید
جلیل القدر عظیم الشأن میباشند سنشان هفتاد و از هشتاد هست صاحب نصاب
حرمت و خط و خصائل نیک و حالات اخلاق از هر مقوله صحبت شد از وضع حکومت
و شخص حاکم فوق العاده رضامندی داشتند و کلی از ابراهیم خلیل خان نهایت امرا قدرت

رجب

و هوشمندی در اخذ مالیات و منافع ممالکات و ملکات اکابر ولایت
و تعیین مهام کار و توفیر حقوق عمال و انضباط لشکر سپرده آقا میرزا محمد وزیر
هم و همیشه توفیر مال دیوان و توقیر علمای دار الشیخ را ستون استقلال
وزارت و اسباب اعتبار در خدمت ایالت قرار داده شاهنشهزاده
ملک السلطان دولت شوکت نیرحشمت فرمود در پیشرفت امور و حکومات متعلقه
بجمیع وجوهات کافیه مسطور مسدود اند و ما بجمله اکابر و اعیان ولایت و صاحبان
قوت و مکنت رضامندی از وضع ابراهیم خلیل خان دارند و طرا از حالت
عموم مردم اقوال مختلفه مسموع میشود خلاصه پس از تشریف بردن نواب بزیارت
سلطان الشیخ تقی الدین محمد دادا رفتم از نواز که در تاریخ مفیدی مسطور است مولد
ایشان اصفهان و در زمره مردان سالک طریق ایقان شیخ محمد اندابن که از ارباب
کشف و شهود و اصحاب مقامات عرفان بوده و شغل یار پاره‌زی (باوه جاری)
اشتغال داشته و هر کسب خود را در راه رضای الهی نفقه درویشان و صرف معیشت

ایشان

ایشان میکرده و خود بجانه شعیر قناعت میفرموده و در کسب خرمنی شغل
مزبور مشغول بود صاحب خرمن در ازای اجرت مقداری جنس مفروز نموده
بقیه خرمن را حمل و نقل نمود مقارن این حال مردی علوی در رسیده از فقدان خرج
و صاحب آن بود و از نهاد وی آهی سرد برکشید و گفت (مارا هم
ازین خرمن نصیبی بود که نفقه عیال میرسانیدیم) شیخ فرمود اینک نصیب شما ست
در جای که نشسته بنده را مجراست آن کاشته است تا بوثاق مبارک رسانم
و آن مقدار را که باجرت گرفته بود بدوش ارادت کشیده بمنزل سید رسانید
شبانگاه که روح پاکش از علایق عالم ناسوت تجرد یافت در عالم واقعه
شرف پابوس حضرت سید کاینات علیه و آله اشرف الصلوات را
دریافته مورد عنایت آن شاهنشاه ممالک هدایت گردید و او را مخاطب
ساخته فرمودند ای تقی الدین محمد چون تو فرزند مارا از خرمن احسان خود
خرسند ساختی ما نیز تو را از حاصل مزرعه ولایت بهره‌مند گردانیدیم

رجب

شیخ را ازین مرحمت گلهای مراد در گلستان فواد بشکفت و گفت ع

کرم نگر که بیکدانه خرمنی بخشند ٭ و با خاطری از مخاطر پیراسته و دلی چون

باغ بهشت از گلهای مراد آراسته بخدمت شیخ اندادیان آمد پیر در ناصیهٔ

احوال او نگریسته تفرس حجتی نموده گفت بیت ای شده پاک از همه آلودگی

در دو دل رفته پالودگی ٭ این چه جمالست که در دل نشست ٭ وین چه کمالست

که در جان نشست ٭ شیخ تقی الدین صورت واقعه را بر مفتضه عرض نشاند پیر فرمود

خوشش باد آن نسیم صبحگاهی ٭ که درد شب نشینان را دوا کرد

و دستار البجه چند سعار خود و اولاد و مریدان نوبر داد آنجناب را بارشاد

و دستگیری اهل یزد مامور نمود ٭ شیخ بفرموده پیر بیزد آمده در اردکان

رحل اقامت انداخت و بادشاه اهل ولایت بدو گرویده و در همان نزدیکی خانقاه

وسیع بنا افکنده و بسی خوارق عادات از آنجناب علی اعین الناس عیان بود

و مردم حلقه ارادت درگوش و غاشیهٔ اطاعت بر دوش کشیدند و از اطراف و اکناف

یزد

بخدمت رسیدند ٭ جمعی از جمله دسته شهر که از مرحلهٔ مقامات روحانی دور

و از حلیه کمالات نفسانی مهجور بودند چنانکه رسم کوردلانست در نزد قاضی شهاب

الدین مسعود که آنروز خطابت قضای خطهٔ یزد بنام او بود سعایت نمودند قاضی آنجناب را

احضار نمود و چون بشرف ملاقات فیض پرتو مهر جلال و تابش آفتاب کمال شیخ

بر ساحت حالش تافت بی تابانه بتقبیل انامل فیض شمائلش شتافت و سر معذرت آن

عالیمقام نهاد شیخ دست شریف سر قاضی را از پای برگرفته النوازش فرموده قاضی

بصحبت و دعای شیخ بار گشته مدتی کار در خدمتش نموده در حب ارشاد آن حضرت

اهل سعادت داس ارادت برچیده در عداد اصحاب سلوک مندرج و منسلک گردید

هر که ز دولت اثری یافته ٭ از دم صاحب نظری یافته

همت مردان چو در آید بکار ٭ برگ گل تازه برآید ز خار

و بعد ذلک شیخ عالی نهاد بارشادوستگاه دار العباده یزد برو حجت در محله سراب نو

اقامت و بستانی ابتیاع نموده قاضی را رخصت فرمود که چون در گذرم همین بکار را

مدفن بی قرار ... و خود جهد دستگیر ریگستان بادیه حیرت به جنت‌آباد رفته در صحن رجب
بهار روح ملکی و نازش انگشتان نقش تن بهارستان قرب حضرت ذوالمنن شتافته بیت

عجب از کشته نباشد بدر خیمه دوست • عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سنگ مرقد آن جناب سبعه و سبعمائه مورخ است عمر گذرانده مخفی نماناد که این حقیر را به
تقصیر در تحریر این روزنامه اگرچه در ایراد بعضی حکایات سلف نگارش پیشینیان نوشته
خبر ساخته اما از اتباع سجع و اصطناع عبارت نگاری را احتراز نموده سبک و به
زشت و زیبا هرچه بخاطر قاصر رسیده بعلاوه تحریر کشیده است بیت

عاریت کس نپذیرفته‌ام • آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام

ذکر کرامات جدیده سید ابوجعفر ع

امروز که پنجشنبه بیست و هشتم است استشهادی در باب کرامت سید ابوجعفر که ذکر حالات
قدره و کرامات صدره ایشان از اوراق سابقه معروض افتاده بنظر رسیده در این
ده روزه دختر سید حسین عرب راه چندی [illegible] رحم مبتلا بوده و اطبا از معالجه

آن

آن جا خبر شده بودند شفا داده و اطبا استشهادنامه را مهر نموده بودند تا در محضر علما ثابت یزد
کرده جعفر خود استشهادنامه را دیدم

شب سه شنبه نوزدهم شهر رجب

از منزل که محله تازیانست بکجاوه نشسته از دروازه طهران روانه نائین شدم
چون ذکر تازیان شد لازم آمده شمه از تفصیل تازیان و جازیان یزد معروض افتد
در تاریخ جدید یزد مسطور است که مزار قدیم یزد موسوم به تازیان بوده و در مقابر تازیان
اولیا و صلحا و شهدا و مشایخ و غیره از تابعین اصحاب خیر الوری صلی الله علیه و آله
مدفونند تفصیل این اجمال آنکه چون مردم یزد بشرف اسلام مشرف شدند از
سپاه عرب که درین سرزمین رسیده بودند آنچه از بنی تمیم بودند درین مکان سکنی
گرفتند و از آن جماعت هرچه در ابواب وفات یافتند در موضع مخصوص دفن کردند
و از اکابر مسلمین که در تازیان مدفون شده اند یکی عفیف الدین محمد بن یعقوب [illegible]
قرائت که بر روضه اقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تلاوت قرآن مجید

رجب

از ضریح مقدس آواز برآمد که استاد قرآن محمد بن یعقوب و جمعی دیگر را آنکار نیز در
آن مکان مدفونند که ذکر ایشان موجب اطناب کلام و خارج از مناسبت مقام است
و مزار دیگر غازیان است و وجه تسمیه آن بغازیان اینست که چون یزدجرد بن
شهریار در قادسیه از لشکر اسلام منهزم شد خواست تا از طرف یزد بسمت خراسان
رود و قشون اسلام او را تعاقب نمودند و چون به فهرج رسیدند مجوسیان آن آبادی شبیخون
برده جمعی را مقتول ساختند و مقتولین بشهدای فهرج مشهور شدند و بقیه مسلمانان بشهر
بازآمدند و جمعی از مردم یزد با ایشان همراه و معاون شده بغزای مجوسیان فهرج
رفتند و با آن جماعت قتال نموده قلعه فهرج را مفتوح ساختند و بسیاری از فهرجیان را
بقتل آورده بشهر بازگشتند و درین حرب بعضی از مسلمانان نیز مقتول شده در خارج فهرج
گردیده مدفن مقتولین آنجا به غازیان معروف است خلاصه ساعتی از شب گذشته از شهر
خارج شده در حوالی گسنویه که هم جزو شهر است مزار سید صحرا عبدالرحمن را زیارت شد
مختصر بقعه دارد ولی از اسم و رسم و احوال حضرت و تاریخ وفاتش خبری معلوم نشد

صبح

یزد

صبح امروز دو ساعت از روز گذشته به حجت آباد چهار فرسخی وارد شدیم
این مزرعه ملک آقا میرزا محمد مستوفی است قبل از وقت آدم فرستاده و تدارک کرده
جای خوبیست پارسال عمارت ساخته‌اند هنوز ناتمام است مصراعی بخاطر رسید
و پس از اصلاح نظم مادهٔ تاریخ بنای عمارت بود و آن اینست

(حجت آباد بهجت آباد است)

۱۲۹۸

چهارشنبه پنجم

منزل میبد شش فرسخی حجت آباد است و بشب هوای راه بکلی سرد بوده
در کجاوه با بالاپوش پشمی بجهت تکمیل تعبیه در میبد در رباطی که از بناهای
مرحوم حاجی محمد ولی میرزا و زیاده از یکسنگ آب از میان آن جاریست منزل شد
میبد خود از مستحدثات سلطان محمد مظفر است از کاسب که خاصه
این ده است کرباس زیلو بافیست که از اینجا بغالب ازکنه زیلو میبرند و دیگر از

رجب

که آب ممتاز اینجا همگری است

پنجشنبه بیست و یکم

منزل ارجان ملکی حاجی شیخ آقا بابا مرحوم پنج فرسخ مسافت در این صحرا
بوته و هیمه بسیار است برخلاف چند منزل گذشته و همه ریگستان بود دو ساعت از روز گذشته
وارد شده در رباط کوچکی که در این تاریخ کیا حاجی مشار الیه ساخته منزل شد
بقدر ربع سنگ آب از در رباط جاری است

جمعه بیست و دوم

شب جمعه از ارجان شبگیر نموده طلوع آفتاب بقعه امامزاده سید محمد عقدا
علیه السلام در قنبر نخلی زیارت شد از قراری که مرحوم آخوند ملا سعید عقدائی در
کتاب تحفة النجفیه تحقیق نموده نوشته است جناب سید محمد عقدا برادر صلبی و بطنی حضرت
سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه میباشند و صاحب
کرامات صوریه و مقامات معنویه بوده و هستند دو ساعت از روز گذشته وارد عقدا

یزد

شده در مسجد فوق آب انبار که محاذی در رباط واقع است منزل شد این رباط و انبار
قریب چند سال قبل از این مرحوم حاجی ابوالقاسم تاجر رشتی ساکن یزد در اینجا بسیار
خوب ساخته است ، قدری در کوچه باغ عقدا گردش شد جای باصفا خوش
آب و هوا هست ، شب میرزا جواد خان پسر مرحوم میرزا عبدالحسین عمو که اینجا
مباشر تلگرافخانه مبارکه است آمده مدارک کاملی آورده غذای خوبی صرف شد

شنبه بیست و سیم

منزل چاه نو چهار فرسخ است دو ساعت از روز گذشته وارد شدم مرحوم حسینعلی خان
صاحب اختیار نظام الدوله در حکومت یزد از خرج دیوان همایون باهتمام حاجی ملا علی
اردکانی قلعه و رباطی در اینجا ساخته است گفتند کنه بسیار دارد و الحال در دالان
آب انبار قدیم منزل شد آب انبار بزرگی هم در این سنوات محمد خان والی حاکم یزد
ساخته آب از مزرعه نوبهشت فرسخی آورده تا آب انبار انداخته است تعلیقه آب نوروزی
دارد و مصرف زراعت میرسانند ده نفر مرد با عیال در قلعه هستند بجز مال زراعی هیچ قبض نموده

یکشنبه بیست و چهارم

رجب

منزل شاه آباد است که اسم قدیم و مشهور آن نوگنبد بوده رباطی در عهد
خاقان مغفور حاجی حسینعلی حاجی علیرضا قهپایه با اهتمام کسان حاجی محمد علی هم رتبه(?) رزونی(?)
اینجا ساخته اند و قلعه هم مرحوم حسینخان صاحب اختیار بخرج دولت علیه عمارت نموده
بیست خانوار دارد و قنات آب شوری جهت زراعت داشته نظام الدوله داده که آب شیرین
از اردکان دو فرسخی سیصد تومان خرج جاری ساخته اند زراعت و چاپارخانه و رباط
و رعیت دارد میرزا عبدالحسین اماداوری(?) اینجا آمده تدارک ورود و مراقبت بود

شنبه بیست و پنجم

سه ساعت از شب گذشته از نوگنبد (شاه آباد) برای ورود به نائین روانه شدیم مسافت
شش فرسخ است میرزا عبدالحسین گفت حاجی میخواهند با جمعی استقبال کنند بعضی آنکه بیرون
زحمت نکشند چنان آمدم و نماز صبح را در امامزاده خارج قصبه خواندم
از قرار معروف آنکه سلطان سید علی پسر ابراهیم ابن الامام موسی بن جعفر علیهما
السلام برادر پدر و عم خود عازم ارض اقدس و حضور حضرت سلطان سریر ارتضا

حضرت

نائین

حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه بوده چون بقهپایه اصفهان میرسند
آنجا را از طایفه قراداغ(?) که تا اکنون نیز بعضی از مردم قهپایه منسوب بایشان هستند سید را
شناخته بغضا للاولاد النبی صلی الله علیه(?) که در دست داشت بر جبهه شریف آنجناب زده آنجناب
با فرق شکافته فرار کرد آن ملعون او را تعاقب میکند سید بسر اسبی(?) خود را باینجا میر
میاندازد آنجا رخت بعضی از احفاد و اولاد خود را که همراه کرده پاره بچاه و چند میشوند(?)
که آن یوسف مصر سیادت را آنجناب آورده بگرگان(?) آنوقت بسیار زنده و اقدرام(?) معدوده(?)
اما پس از دخول بچاه اثری از آنجناب نیافتند قبر چند طفل میدیدند بودند پایان آنجا که
رشته اند همه بوده و پس از تفحص بسیار بالاخره بر سنگ چاه گفته را خود گرفتند
پس از چندی شیعیان بر سر آنجا و بقعه ساختند آنرا زیارتگاه قرار داده بعد از آن قرار گه
هنوز آنجا مزار اهل قهپایه است خلاصه بعد از مدتی بعضی از مردم طبس عازم زیارت مشهد مقدس
را داد برگه(?) دنقطه(?) شده چون بنوگنبد میرسند یکی از سادات آقا سید(?) طبس در عالم
رؤیا مأمور میشود که میخواهی راه چه خرج زیارت ترک نموده صرف امامزاده نمایند(?)

رجب

و ثانیاً در عالم واقعه باو میگویند که شتری که روی شتر خواه جهت سفر را بار کرده هنگام
عزم رحیل آنچه پیدا خواهد بود در صدد پیدا کردن و ساختن او چون بنائین آن را در موضع
خواهی یافت از همان موضع روی بقبله بشمار گام برگرفته موضع قدم هشتم را آنکه قصد
سید سلطان علی را خواهی یافت خبر خیر سفر که را صرف بقعه و بارگاه او کن و ثواب حج
مقبول در نامه عمل تو مکتوب خواهد بود سید بعد از تیقظ بعزم بار کردن میکرد شتر را
نیافته چون از خواب فراموش کرده بود قدری تجسس نموده در آن حالی نقص صورت رؤیا بخاطرش
آمده همراهان را مانع از جستجو میگردد و براه افتاده چون بنائین میرسید شتر را در خارج قلعه
مستقبلاً للقبله خفته می یابد نفر بوده علی نموده جبه جواهر تو را در ماه می یابند و ستامی بر
پشتاش بسته و هشت سید آن ستام را باز میکند تیمناً با خود داشته و شترها الفور خود از
محل حرکت فرار نموده و تا هفت ستام بر روی یکدیگر می بینند و چون بنائین رسید
ناچار آن بنا و بلد سید را باز کرده همان بقعه مرقوم را از بسیاط انتخاب ببشنید کمال حزن
فرو نشست سید با کمال خلوص میل تمام بعمارت بقعه و بارگاه امامزاده بر داخته و قریه از آن

حرم الله

نائین

بیت الحرام مراجعت مینمودند سید هم در جرگ مستقبلین تا بیستانج رفته بود حجاج
گفته بودند که ما شماها را در مناسک حج و مواقع مخصوصه در جمیع حاج و طایفین کعبه
معظمه و زائرین مدینه طیبه دیده ایم و در مشاعر حرام و رکن و مقام با ما همراه بوده اید
والله العالم خلاصه بعد از زیارت و دعای بقای دولت ابد مدت با بعضی از اعیان
و حاضرا مام زاده بعزم دارالسلطنه نائین شدم مذکورش وجه تسمیه نائین آنست
که از ابنیه نائین بن نوح بن سام بن نوح علیه السلام است والعلم عند الله تعالی قلعه کهنه
رفیع الجدار در وسط قصبه نائین است و گرد آن خندق و حصار نائین است و مردم را باور
بر اس آن منازل و مساکن ساخته در قلعه جدیده کشیده لذا الان بعضی از آن
قلعه قدیمه خالی از سکنه و بایر افتاده و از احاد و ادانی اهل آن را غیر مسکونه نیست
گویند ملک اشرف ابن امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان با غالب ولایات تسخیر
و جنگ نموده و فتوحات کرده بود و چون بنائین رسید خواست قلعه را بغلبه مفتوح نماید
مردم نائین در قلعه متحصن شده چندی در دفع او مداومت و مقاومت نمودند و او را

رجب

نداده‌اند و آخر الامر به نیت مقصود خانهٔ چوپانیان را برکنده و این مثل اشرف است که در حق گفته‌اند

(دانی که چه کرد اشرف خر ❀ او مظلمه برد و دیگری زر)

و مجملی از تفصیل آن حال و تغییر این حکایت آنکه ملک اشرف در مواقع چند
دولت بسیار و ثروت بی‌شمار به دست آورده چنانکه به دستیاری یاغی بستی که از
امرای آل چوپان بود در سنهٔ اربع و اربعین و سبعمائه بر سر راه ملک بن
ایسن قتلق رفته کار او را ساخته از حشام و اغنام غنیمت بسیار به دست آورده و چون
به اصفهان آمد مردم آنجا را هم مصادره نمود و آنچه توانست از خود داشت و تا در شیراز
تاخت و تاز و غارت پرداخته چون در آنجا خبر فوت برادرش از تبریز رسید عنان عزیمت
از تسخیر فارس منصرف و به جانب یزد منعطف گردانیده و نوبت دیگر به اصفهان آمده
آن ولایت را هم محاصره و مصادره نموده مال بسیار به عنوانات مختلفه ماخوذ و به جانب تبریز
عنان برگردانیده و در صفحات آذربایجان فتوحات بسیار نمود و گنج بی اندازه به دست آورد
و همه ساله شیر امراء داد و آنچه توانست از آنها ستد و بر خود ساخت بالاخره کار رعیت

نائین

تبریز از ظلم و تعدی او به جان آمده هر یک به جانبی روان شدند از جمله قاضی محیی‌الدین
بردعی به سرای باتو رفته در خدمت جانی بیگ خان ذکر ظلم و طغیان اشرف از بیانی
بیان نمود که خان و سایر حضار را گریه درآمده و عزیمت قلع ماده فساد و قمع بیخ ظلم و عناد
اشرف در خاطر شریف خان افتاده به جانب تبریز لشکر کشید اشرف بعد از اینکه این
بعضی خبر امیر علی قلندر را با جمعی از امرا به استخلاص جاده فرستاده بود
احضار نموده خزاین و جواهرات و خزاین خود را به قلعه النجق فرستاده بود باز آورده
همراهی او چهارصد قطار شتر و هزار قطار استر سیم و زر و اجناس نفیسه روانه اوجان
نمود و چون خبر رسید که موکب جانی بیگ خان نزدیک رسیده دختر وزیر اشرف متولی
گردید خواجه لؤلؤ و خواجه شکر الله خان را گفت که خزاین و جواهر را اگر بوده مرند
برده در سر چشمه خواجه رشید توقف نمایید که من خود به جانب اوجان میروم اگر
خبر فتح ما رسید به جانب تبریز و الا به سمت خوی روانه شوید و هنوز اشرف به اوجان نرسیده
در کنار رود مهران کمرکی سخت برآمده لشکریانش جابه‌جا در جالی تا خوش به اوجان رسیده

رجب

و معاودت ایلخان سپاه جانی بیگخان نیز در رسید و هیچکدام چون یکجهت بر سر آنها تاختند
اشرف خانه را منهدم ساختند ملک اشرف چوپانی بر سر پشته بود که از انهدام امرای خود
خبر یافت و بی توانی بجانب تبریز و طرف ارس شتافت و چون با غرق خود رسید خانم
کرجی بیشتر باد غارت داده بود مردم مرند چون حال او دیدند سؤال بریدند دست غارت گشوده
آن خزاین موفوره را بتاراج بردند و خزاین منتفرق شده هر یک بطرفی رفتند
اشرف بجهت خود را بخوی رسانید شیخ محمد حاکم خوی او را بازگرفته بر یاق چون شتر آمده دو دکم
جانی بیگخان بارش بتبریز فرستاد این نوبت کار بسیم و زر او نبود و بر خاک و خاکستر
بر کون و سر او بریختند و دشنامش گفتند **بیت** چو آید بوی توانی کشید ،
چو برگشت زنجیرها بر درید ، خلاصه خان او را مخاطب ساخته عتاب نمود و در جواب
قاضی فخر الدین و ملک کاوس او را هلاک کردند مردم تبریز شکرگزاریها نموده
طرفه گفتند **بیت** دانی که چه کرد اشرف خر ، از ظلمه بر دو دو گیری زر ،
بالجمله در عرض این مدت حاجی والده سیده و جهانشیر را دست و سیده بکانه

نایین

ایشان شدم ستاد در میان هشتاد و نود است از جمیع تا اوایل سال خوب بوده
امسال قدری ناخوشی شنیده گشته گردیده اند ولی حافظه و قوای مدرکه ایشان از اطلاعات

دوشنبه بیست و ششم

از جهة رفع کسالات بحمام رفتم در نایین شش حمام است اما هیچکدام گرم و تمیز نیست
وجه آنست که این حمامات همه وقف عام است و اجاره داده استجاره در کار نیست
بعضی از اعیان ولایت هستند که پیشتر از همه بحمام میروند و ابداً اول منتظر میند هند حار
دل گرمی ندارد و در صدد گرمی و خوبی و پاکیزگی حمام بر نمی آید

سه شنبه بیست و هفتم

امروز از اعیان ولایت بدیدن حقیر آمدند چون سالها است از جهت سالهاست که بنده از
نایین هجرت کرده ام غالب این مردم را ندیده و نشناسم مگر بعضی را که در طهران دیده ام
و پاره را بعضی را هم در طفولیت در نایین دیده بودم از جمله میرزا جعفر خان که
امروز احسن مردم نایین است و بیش از نود گذشته در عهد حضرت نایب السلطنه مغفور

رجب

رضوان الله علیه ذکر بوده الآن فوارجشیه او برجاست خرابی که [illegible] نشکی عیب نکرده

دو دفعه سواری و پیاده بردی غیره [illegible]

شنبه سیوم

امروز بیاره و بعد از نماز جمعه و تماشای مسجد جمعه رفتم مسجد بسیار عالی و محکم و قدیمی میگویند
بانی آن عمر عبدالعزیز بوده اما در جای تاریخ و سند درست نیافتم منبری در این مسجد
هست بارتفاع ده پله از چوب صندل در عرشه منبر مجرعه منبتی وضع کرده اند و طرف
بخط ثلث بر کتیبه آن اینعبارات را نوشته و نقر نموده اند (وقف الصدر الاجل
المنعم المحترم ملک التجار حسین بن المرحوم عفیف هذا المنبر علی المسجد الجامع و دیه
ان لا یتقبل الله منه فی سنه الثلاث عشر و سبعماه ، و با آنکه پانصد و هشتاد
سالست که این منبر ساخته شده بکلی هنوز عیب نکرده و الآن در کمال شعشع در مستقر
خود برقرار است اما از بنای مسجد خرابی که از اهل نسبت عمارت آنرا چنانکه
عرض شد بعمر عبدالعزیز میدهند خبری معلوم نشد

امروز

روز چهارشنبه چهارم شهر شعبان المعظم

نایین

امروز جبه و عده بخانه حاجی میرزا رحیم شیخ الاسلام رفتم این مرد نواده مرحوم حاجی
میرزا رحیم شیخ الاسلام قدیم است جد امی و والد بوده در دستگاه مرحوم نورعلیشاه
معتبر بوده است و نظر علیشاه لقب داشته مرحوم حاجی میرزا رحیم سه پسر داشت یکی حاجی
میرزا سعید شیخ الاسلام پدر این شیخ الاسلام بوده دیگری میرزا محمد جا وارث در کرمانشاه
و سه دیگر میرزا محمد صادق که در وزارت مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار بطهران آمد
فرمان صدر العلمائی نایین باقی را صادر کرده و در وقتی بین مین فقاهت و عرفان و غیره دارا

روز جمعه ششم

چون امروز انحرافی در مزاج همه سید مشغول و غذا رحیمی هستم دیدن آقا میرزا
ابوالحسن طبیب هم نشده بوده دیدن ایشان رفتم پیرمردی است از سادات قمر و زواره
نایین خوراکش چند سالست با خوشی قلع مستلزم است و با مرض خوری کرده که هر شب حمام
خود را رشد بحمام و غیره میرود خلاصه تفصیل با خوشیها رخوش الفرس
گفت و بنده مجال اظهار حالت خود را نیافتم دست آخر خبری گفتم از خوردن دواء شب

شعبان

در رفتن ییلاق امرمود

یکشنبه هشتم

امروز در خدمت ابوی به پاره ده سادات محمدیه رفتم محمدیه در جانب شمال شرقی
نایین بفاصله یک میدان واقعست و دهیست که اول محلی از این نواحی که بشرف
اسلام مشرف شد آنجا بود و عرب آنرا محمدیه نام نهاد و اسم قدیم آن متروک و غیر
معروفست یک قلعه کوچکی در بالای تپه سنگی در میان قلعه محمدیه واقعست و هنوز همین
قلعه کوچک مسکون بوده و بعد از معمور شد و الان احدی در آن ساکن نیست میدانی
وسیع طولی دارد که در عاشورا تعزیه خوانی و نخل گردانی میکنند مسجد جامع هم
در ده هست خیلی مسجد قدیمی است (قبر محمد بن علی بن دولتشاه که صاحب تذکره الشعراست
اینجاست) تاریخ وقفش بر لوح سنگی مکتوب که در سنه هشتصد و چهل و هفت مورخ است
یک قطعه کاشی بر بالای محراب نصب و در آن اینعبارت نقش است وله باعث تجدید
هذا المسجد محمد مؤمن ابن شاه منصور ابن شاه حسین بن محمد شمس الدین لاکه تعریفا

نایین

نوشته ۱۳۰۵ احمد ثمانین و الف من الهجره

پنجشنبه دوازدهم

بزیارت مصلی و بقعه و مزار مرحومان حاجی عبدالوهاب نایینی و حاجی محمد حسن نایینی
رحمهما الله رفتم همه چیده در یک بقعه مدفونند مرحوم حاجی عبدالوهاب در وسط بقعه و مرحوم
حاجی محمد حسن در شاه نشین طرف قبله واقع شده اند مقبره در وسط صحن وسیعی واقع
و از اطراف آن انهار و حیاط دارد اصل بقعه و مقابر در عهد شاه عباس مرحوم محمد شاه
مغفور الیه بعد جلال الدوله از خرج و لطف طرح انداخته و نیمه تمام ساخته بودند مرحوم
مرتضی قلیخان وکیل الملک نوری چند اتمام آن داده و بود و قدری بسته گشته و غیره که اینها
اما هنوز ابدا اوروپسکی ندارد طرف شرقی آنرا جناب حاجی محمد علی میرزا داده اند
وقف نایین شجر نموده سایر اطراف بایر مانده است

جمعه سیزدهم

امروز با جناب والد آهنگ (بالاباد) چه از ییلاقات چهار فرسخی نایین است

شعبان

نمودیم در دو جنب این مسجد بابا عبدالله رسیدیم سنگی طولانیه چهار یک و عرض نیم ذرع
بالای سر در مسجد نصب است که هنوز نبنده در کار او نخوانده بعجم استاد و خواندم قطعه
ماده تاریخ فوت مرحوم میرزا زین العابدین جد جد امیر و الا کمترین بود و ماده تاریخ است

۱۱۸۵

(که دایم باد بزم خلد زین العابدین را جا)

خلاصه بعد از زیارت مختصری در امامزاده سلطان سید علی و فاتحه در مصلی به بالاباد جم
آمدیم بالاباد جم در جنب بلاباد و هفت و بالاباد یکی از منازل عرض راه اصفهان است
رباطی از قدیم آنجا است که مردم شاه عباسی میگویند و حال آنکه سنگ محکوک بر در
آن نصب است و قطعه ماده تاریخ بر آن نوشته شده بانی آن میرزا اشرف و میرزا اشرف
نام بوده اند و ماده تاریخ این است ماده تاریخ تا ابد آباد باد این رباط و ملک (۱۰۶۱)
اینجا هوا بسیار خوب است اما از بسکه باد می آید هوا بسی جمع نمیشود و از میوه جات درختی
زردآلو و توت فراوانست (هنوز خربزه‌ها را بر نداشته اند) از میوه جات بوته
خیار و خربزه و هندوانه در اینجا کم است غالبا از اصفهان و یزد و عقدا [illegible]

نایین

می آورند میگویند خربزه خوب اینجا دارد اما پنیر درست می آید در دو ده تمام میشود
رمضان نام پیرزنی که گمان صد سال تمام عمر کرده دیده شد اینها عجب
اصل اینجا هستند و قریب سی نفر دسته از عقب پسر و دختر و عروس و داماد
و نواده دارند این جمعیت تمامه از این مرد و زن حاصل شده اند خود این زن و شوهر
هنوز مشغول بعملی هستند و معاششان غالبا کرباس است خاصه ضعیفه که اکثر با قرینه حسید
و کار باغات کشیده را هم برده و آب میکشند و از قراری که میگویند از باغ و خانه
اولاد خود چوب و میوه و غیره میدزدند و مردم بالاباد هم تمام از نو سگان
اینها هستند حاجی محمد بلابادی و برادران و پسران او همه اولاد و برادران
این رمضان هاشند و قریب هفتاد نفر زن و مرد هستند در بالاباد حمام
و مسجد هست و از غالب مزارع حمل و خوشتر انجا بکام می آیند زراعت اینجا
امسال پنبه ترسالی بسیار خوب است اما در خشکی بالا هیچ ندارند یکچیز دیگر اینجا بیابی
اختلال هوا سرد است و آن کثرت زنبور است والبته در اطراف پنجاه زنبور در گردش

شعبان

و حقیقت **یکشنبه بیست و نهم** امروز

شیخ الاسلام و بعضی دیگر از مزارع و منازل ییلاقی خود آمده اظهار نمودند که مزرعهٔ درویش احمد که خود دیگ تین و عرق چین دربن نزدیکی احداث نموده و اسمش را (امت آباد) گذاشته است بردیم با کمال میل بدیدن درویش رفتیم درویش بخوشحالی تمام در مقام پذیرائی برآمده صحبت‌های زیاد داشت از قراریکه میگفت سر سپردهٔ مرحوم آخوند ملاحسن آرزنی است و آخوند علیه الرحمه در حالت احتضار او را انگوشت گیری و از دوا امر نموده و با کمال در انجا الوه بقدر یکلوله آفتابه آب و چند درخت تحصیل نموده تنها بسر برده در اثنای صحبت درویش این غزل بخاطر فاتر رسیده ثبت روزنامه کرده

الله الله ز درد هجرانش ، که جز از وصل نیست درمانش
پای فرسوده در ره برسید ، راه عشقی که نیست پایانش
بیم آنم بود که سر برود ، ورنه خود کو مباش سامانش

دلها

نائین

کو گنیه داجاب گر پیانم :. تا زنم دست در گریبانش
با که عهد وفا و مهر ببست :. که نه آخر شکست پیمانش
دل پراکنده ام از سلمانی :. گردش چشم نامسلمانش
دل که افسرده بود از غم هجر :. از دم وصل زنده گردانش
روی سامان نه دید مشتاقی :. تا که دیدی کو رخ چو کانش
ای که جانش بلب رساند عشق :. یار ساند و صحبت جانانش

رمضان المبارک

خلاصه وضع شمائل درویش تازگی دارد و شب و روز زمستان و تابستان تنها در دامنه کوه بسر برده **بحمد الله** ایام و لیالی صیام در جا با و چادر شب پدر بزرگ شیخ الاسلام بعد از غذای سحر دعای حجه حاجی را برای علمای اعلام حیا و میتا طلب مغفرت و مزید سعادت نموده بعد از آن دعای بقای عمر و دولت و معدلت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و رجال دولت علیه را عموما و بعضی را خصوصا ادا میکرد و مارا امر بآمین مینمود

نزال

روز اول شهر شوال المکرم

بعد از ادای تکلیفات عیدیه به جرند و نایین فرستادم و مکاری رسید کرایه کرده
روانه دار الخلافه شدم روز سه شنبه هفتم نیکاری با بشیر ربای ال
حاضر شده الاغ هم از خود داشتم عصر وداع پدر و همشیرگان گفته روانه
نیستانک شفرنخ شدم

چهارشنبه هشتم

صبح وارد نیستانک کردیدیم نیستانک از آثار برزو نبیره رستم دستان است
این محل در عهد سلاطین پیش عجم نیز از دستکار یادگار بوده برزو قلعه در
نخی اینجا کنده باسم خود نامیده الان نیز باین اسم مسما شده و هنوز آثار دارد
ولی چون شعبه در ترتیب نشده جاری نیست قلعه نیستانک را نیز از زیر پا نموده عمله کار
از کچ آورده کچ دار الملک ایالت کرمان و بهمین کرمان و سیستان است
در مسجد جامع که از بناهای عمر عبد العزیز است بعد از نماز حاجی حسین نیستانکی را

نایین

ملاقات کردم و ما حضر صحبت داشتیم تحقیقات حاجی حسین نیستانکی حاجی حسین
گفت انسان از درگاه خدای هرچه از روی حقیقت خواهد باو میرسد چنانکه من در
ولایت طفلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شک داشتم و سال
و نیم ریاضت کشیده رفع شبهه خود را از خدا مسئلت کردم و در واسطه بخواب بعین
جهد نمودم و ولی خدا و وصی با نص حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله اوست
دیگر گفت حق سبحانه و تعالی مردم را بچهار طبقه منقسم فرموده است طبقه اولی آنانند
که علت غائی خلقت عالم ایشانند اگر حسب مصلحت زمان متمکن از اداره زخارف
دنیوی شوند تعلقات خودی ایشان را بآن نخواهد بود و اگر عرض بلا و مرض
و فقر و فنا باشند هم خاطر ایشان از تعرض تشویش و اندوه فارغ خواهد بود
که لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنان اینگروه چون لذت عوالم قرب را نیکو
یافته و فنا و زوال و محنت و وبال جاه و مال را نیکو شناخته اند از تکلیف حقانی
و وظیفه خود دانسته تحمل تحمل دنیویه را ضیاع ننهند و فقر و فنا را از ثروت و غنی

ایثار نمایند چه فراغت و جاه را در سیاقت درویشی بیشتر دانسته‌اند **طبقهٔ ثانیه**
آنها هستند که ایزد تعالی ایشان را در قبول نعمت فقر و ثروت غنا مخیر فرموده
و در اختیار یکی از این دو کیفیت جزا مقرر داشته آنها بقوت ایمان و ولایت
باقی را اختیار کرده دامن از زخارف فانیه برچیده‌اند **طبقهٔ ثالثه** آنانند که
برخلاف طبقهٔ ثانیه نعمت عاجله را بر رحمت آجله ترجیح داده و نفس بهیمی و سبعی
آنها بر نفس انسانی و ملکی غالب آمده غرق هوا و هوس از خدا استغنا جز نعمت جهان دون
نیا طلب نکنند و از خصوصیت دیگر دل نبندند **مثنوی** گاو در بغداد آید ناگهان
بگذرد از این سر آن تا آن سران • در میان میوه های خوشتره
او نبیند جز که قشر خربزه • در راه افتاده باشد یا حشیش
لایق سیران گاوی یا خرش • و آنانند مندرجین و مصداق و مضمون
سنستدرجهم من حیث لایعلمون واملی لهم ان کیدی متین نعوذ بالله
طبقهٔ رابعه آنها هستند که از صنف طبقهٔ اولی هستند و هر چند بسیار علمی

مدارند

مدارند اما از آنجا که صاحب بعضی خصایل نیکند از قبیل عدالت یا شجاعت یا سخاوت
یا عفت که فایدهٔ آن عاید حال عوام و خواص میگردد و حکمت بالغه خدا فیزا اشتغال
باشتغالات امور دنیویه راغب فرموده و عواقب امور این طبقهٔ ثانیه منجر
بفقر خواهد بود مگر آنکه در طریق دنیا از تراکم امور دنیوی نسیان دخلی کار نه
را و یا بعد از نعمت آن خصایل که در نهاد ایشان مستودع بود انحراف ورزیده روی
روا نمی کردند **مثلا** از عدالت بهوای نفس عدول نماید یا از سخاوت بعلت طمع
نکول کند یا از شجاعت بوفور اضطراب نیت طول کرده یا از عفت بصحبت ارباب ذلت و عوام
عاری شود **خلاصه** باتفاق حاجی حسین به زیارت مسجد حضرت صاحب الزمان
عجل الله فرجه رفتیم این مسجد رحبه بنا کرده حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میباشد
و از قرار مذکور حضرت صاحب الامر سلام الله علیه در اینجا نماز کرده اند بعد از
مراجعت از آن مسجد بار دیگر باش را الی مسجد جامع آمده بعد از نماز رخصت از او گرفتیم
در باره ارتفاع که با هیچکه در امور دنیا مجاهرت در کار نیست مراقبتی دارند در دنیا

نزول

به درجهٔ علیا برسند و نه از جهة عقبی صاحب فتوحات عظمی میشوند، گفت چون در
طلب دنیا از بابت غفلت و به عالم باقی دارند حق اجتهاد بجای آورده و در طلب فتوح
از حیثیت تعلقات دنیوی کما یجب اهتمام می نمایند، بلکه در اثنای اشتغال لا تدنو
جنبه لاهوتیهٔ ایشان را در صرافت امور مقتضیه و ترقی صوری منصرف نموده از لوازم
دنیاداری راجع و صراط انقطاع رغبت میکردند و هنوز صاحب فتح باب نشده
باز هواجس نفسانی و هوا و هوس حیوانی ایشان بجلب منافع و کسب معاش مایل نموده
از راه طلب منحرف میکردانند با بنواسطه نه صاحب درجات روحانی میشوند و نه عالی
مقامات جسمانی و سالک [illegible] هیچ زیان و از این حالت بازم حب الدنیا رأس کل خطیئة
و دنیادار را هنیز از این حالت هیچ چیز منشرح و چاره ای نکند گفتم علاج امید و دهست
گفت علاج آنست و همت خود را در قضای حوایج مسلمین معطوف دارد و در این باب از دنیا
و جاه رعایت [illegible] و شفقت دشمنان نیندیشد شاید در اثنای امور در حق مستحق
منتشر گردد و شود و در عاقبت حال نکمیل در کار آید و عاقبت بخیر از اسباب نجات گردد

صوفی

نمی

صید سفره دشمن نهد طالب مقصود، شاید که یکی دوست بیاید بضیافت
بالجمله شب گذشته و مجال خواب نشک اندر آمد و از صحبت حاجی حسین نام بیرون شدم
تا چاره وداع گفته ساعت پنج شبگیر نیم شب راه هفت فرسخ سنگین است

پنجشنبه نهم

سه ساعت از روز گذشته وارد چاپارخانه جوکند شدم و در دو فرسخی آن نیاز [illegible] قند
میفروشند در دو پاو سوار مزاج و خستگی را بگذاشت و تحقیقات لازمه بعمل آمد بعد حال
از جوکند شبگیر نموده روانه فرنارودستان شدم، در یک فرسخی جوکند قلعه زواره رسیدم
از قرار مذکور آن قلعه بنا اما لا لا جوکند بوده قبل از این جوکند معاد الا لا روزه واقع
شده و چون [illegible] نموده این قلعه را متصرف الالا روزه داده از قلعه تا یک فرسخی [illegible] دستان
مجاور جاده است

جمعه دهم

دو ساعت از روز برآمده وارد دستان وارد شدم چون فوده بالا رفتم بالاخانه چاپارخانه

بزال

نبود در کاروانسرا که از بناهای عهد اباقاخان است آقا محمد علی زرکش عبا کاره
در عهد خاقان مغفور فراشباشی مرحوم حاجی محمد حسین خان [illegible] حاکم اصفهان بود
منزل نمودیم، حاجی اسمعیل ریش سفید این دهستان بمنزل بنده آمده باتفاق
بر سر آب رفته خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه نشسته و فرزه بندی نموده رفتیم و
سبب این فرزه بندی آن بوده مردم کبودان و فهره و راه میان هنگامی که
موکب هلاکو خان از ساحت این دهستان عبور میکرد در باب تقسیم آب با او رجوع
بخواجه آورده خواجه از روی حکمت این فرزه بندی را نموده مردم را آسوده ساخت
بست و یک فرزه در سه ربع سنگ و طولا یازده ذرع میشود و عرضا تکلیف قرار
داده کبودان را نه فرزه و فهره را هشت و راه میان را چهار فرزه مقرر داشت
و تاکنون حسب المقرر معمول است . پس از آن بمسجد جامع رفتیم کتیبه مسجد بخط
کوفی آیات مبارکات رسم شده و در آخر رقم نموده (امر ببناء هذه القبه
ذات القباب الاربعه العبد الضعیف ابو طاهر ابن الحسن بن علی بن احمد

تقب

اصفهان

۵۵۳
تقبل الله منه سنه ثلث و خمسین و خمسمائه انتهی) الحال هفتصد و چهل و هفت سال از
آن تاریخ میگذرد و هنوز هیچ فتوری در آن کتیبه راه نیافته (اما قبه
در این زلزله شده که در اواخر شکستی خفیف بهم رسانده است) ایوان این گنبد
نیز ایوانی بس عالیست و در عهد شاه طهماسب بزرگ باهتمام و خرج سلطان بیک
نام که حکومت اردستان داشته ساخته شده بود و دیده شد این ایوان از الصفه صفا موسوم
ساخته است (و الحق اسمی با مسمی است زیرا که طرف شرقی آن مشرف بر باغ بیابان
با صفا میباشد و جانب مقابل صحن با روح و فضا است قبر سلطان بیک نیز که در صفه
راه میان واقعست بیتی چند بر سنگ حک نموده و از جمله این مصرع است مصراع
شد بانی صفه صفا سلطان بیک) با تاریخ سنه نهصد و چهل و ده (قبر جلال الدوله امیر اویس
ابن شمس الدوله محمد نیز در مسجد بتاریخ ۷۰۵ هفتصد و پنج دیده شد الحال بغلت سنگ مزار کثیر
دیده شد بخط کوفی و ثلث و نسخ و نستعلیق حواشی و متن دستگاه در بالای سر قبر نصب است
و ششصد و دو ذرع ارتفاع دارد و مرتفع است و سنگ قبر و سنگ بالای آن از مرمر شفاف است

سؤال

که مجاری و منبت کاری شده و این دو بیت بخط نسخ بر بالای سنگ قبر حک شده است

امیرزادهٔ اعظم دلاور دوران ۰ امیر اویس بن فخر آل نوشروان

بهفده رمضان ز سال نهصد و بیست ۰ شهید گشت و روان شد بروضهٔ رضوان

اما بقعه و مقبره و طنبی و ایوان که داشته بالمره معدوم شده است الآن این سنگ بر فراز تپهٔ خاکی برقرار است وجه تسمیهٔ ارستان بعضی گویند ارد و ستان در عهد ارگ وستان بوده و این قلعه کوچکی که الآن چهار سال قبل از این در وسط آبادی بوده بجهة مردم در تصرف ملکی و بنه لذا از بناهای زال پسر سام است و ارگ و ستان عمارت از آن بوده و برخی بر آنند و این قلعه چه از بناهای اردوانشاه است و صاحب قنوه معتبر است الان بقوهٔ ارده شت اشتهار دارد و در کجا در تاریخ که گفته اند والعلم عند الله

سه‌شنبه یازدهم

منزل مقار شش فرسخ است که در نیم فرسخی قریهٔ مهیار تیول حضرت اقدس والا ظل السلطان روحی فداه است سه ساعت از روز بر آمده به کنار رسیدیم از شدت درد پا و خستگی آنجا پیاده شدم متابه در کنار

آب

اصفهان

آب از میان کوچه باغها جاری است مبدأ این قنوة میلادجرد شش فرسخی مهیار است حکایت میکنند مهیار در قدیم شهری بوده که مهین بانو دختر رستم زال است که زن گیو گودرز بوده چون هر ساله مهین بانو علیها السلام جمعی از خواص و حشم از اصفهان به محل حکومت و مقر سکونت گودرز یعنی بروجرد و بیستان رفته با پوست گاو خود دیدن نموده باز در اول عید عجم به اصفهان می‌آمده وقتی بعرصهٔ مهیار رسیده آن محل را از بابت هوا و فضا پسندیده اراده کرده آبی در آن نزدیک‌ها بهر ساخته و آباد و طرح انداخته باشد بعضی از هواخواهان خود در اوه در اجرا و حفر قنوات و انهار و قنوه نموده شد بسمت بالا فرستاده پسندیده که شروع نمایند و شنیده که در شش فرسخی از جانب شمال مهیار میلادجرد رسیده‌اند میلاد که گیو اوبده به تحفر نقب پیشته قنوه قریب به سنگ آب بر روی کار آورده است مهین بانو را خبر کرده‌اند مهین بانو گفت نزد میلاد فرستاده که اگر این آب را به مهیار آوردی هر چه عرضه کنی عطا میشود و عهد هم خوده بود نه خواهید شد دیگر مضمون مرقوم میلاد هم جهة اعلام خود و هم جهة امتنان

سؤال

دختر جهان پهلوان فولاد بود و مبلغی را تعیین نمودند که همه ساله به میلاد عاید دارند
و آب انجفر نهر بعرض مهیاد آورده بکار کشت و زرع داشتند و طرح آبادی انداختند
(مهین آباد) نام نهادند ، سالی چند بگذشت و قریه معمور و آباد گشت میلاد دیگر
در ادای وجه مقرر از جانب مهین بانو شرط وفا بجا نیاورد وقتی که مهین بانو از
سیستان باصفهان میرفت چون بمهین آباد رسید کس نزد او فرستاده مطالبه
مال الاجاره نمود میلاد یکباره سر باز زد و گفت این آب ملک خود من است
و چه اجاره کدام است میلاد بیچاره با آنکه برنجش خاطر دختر جهان پهلوان راضی نبود ناچار
هنگام مطالبه برآشفته امر بکار رسیده بیرون آمد سوگند یاد نماید گرد میلاد
بقسم راضی شد و روزی را تعیین کردند مهین بانو بر سر چشمه آن قنوات رفته در حضور
میلاد قسم یاد نماید مهین بانو حیله انگیخته و در شیشه قاروره خود را ریخته در
میان پای خود آویخته و در حین حاضر محل مقرر گردید چشمه را در میان دو پای خود قرار
داده قسم خورده مثلا ع بروز نحس و شب لاجورد (این آب در میان دو

پای

اصفهان

پای من حرکت نکند بویژه از آن رفت و هیچکس را در آن حیرت و با این حیله آب را متصرف شد
بعضی از مردم سیستان و پاره ای از اهل صفهان و برخی از اکراد و الوار از اطراف
آورده در مهین آباد سکنی داد و رفته رفته مهین آباد و مهیاد خوانده شد این تفصیلیست
که از معمرین مهیاد مسموع افتاد (اما از آنجا که مهین بانو دختر رستم دستان
و عروس گودرز بود و بکمال استغنا و اقتدار آنها میاد بدست نجس کاری مستبعد مینماید
والعلم عند الله العالم گویند بعد از مدتی باز اهالی میلاد جرد بدعوی برخاستند و بعد از
تشاجر زیاد وقت را بر آن نهاده که ثلث از آن آب بار از میلاد جرد و مابقی از آن مهیاد
باشد مردم مهیاد خیلی سخت کمان و بدگمان و نامهربانند آقا کمال مهیادی
در این دولت خداداد بکیفر اعمال خود رسیده مردم توجهی از شر او آسوده شدند
اما با آنکه آب و عرصه و بضاعت ایشان محدود است الحال هست گندم درین
زمین خوب بعمل می آید و غالبا نان جو میخورند ماچه بعد از غار غیر
از مهیاد به مغار آمدم مغار آبی بغایت صاف و گوارنده دارد و اما هوای خوب

سؤال

نماز و در کاروانسرای حاجی ملا عباس که خدا منزل شد از قطره شده و فریاد و صلوات
روز از صبح خواب میرفته ساعت هفت شب بگیر منزل معاز آخرین منزل از خاک
اصفهان است   **یکشنبه دوازدهم**   صبح از ده
قریه باد که اسم اصلی آن **باد افشان** است و از قرار مذکور شهری بوده و به چهار
فرسخ طول و عرض داشته گذشته در چاپارخانه قریه **خالدآباد** بجهت نهار
منزل شد **گویند** اینجا از مستحدثات خالد ولید است   در **گود ریگ** یک فرسخی
خالدآباد دو رقعه امامزاده **علی عباس** و **ابی محمد** را که از اولاد حضرت موسی
ابن جعفر علیهما السلام بوده‌اند نشان دادند ، تفصیل این دو امامزاده از قراری که
در بعضی تذکره‌ها نوشته‌اند از این قرار است (چون حضرت عرش رفعت امام ثامن
سلام الله علیه در خراسان ولایت عهد یافتند منتسبان خانواده امامت از مدینه
طیبه متدرجاً بعزم تشرف بحضور مبارک نمودند) از جمله این دو امامزاده شد
رحال نموده چون به **فین** کاشان رسیدند بعضی از دوستان آنها را از استقبال

منع

کاشان

منع نموده گفتند چندی در این حوالی بسر برید تا حقیقت امر چگونگی حال امام علیه
السلام معلوم شود لهذا اربعینی در **فین** و بعد از چندی بشتاره و دوستان به
شهر **باد افشان** که کان دوستان شیعیان در آنجا داشتند آمدند (بعد از چند روز
خبر رسید که مامون با امام غدر کرده و آنحضرت را بزهر خود را شهید کرده است
این دو امامزاده متحیر و متحیر مانده و در این محل بشرایط تعزیت داری پرداختند
دوستان و شیعیان هم پیرامون ایشان مجتمع شده علی الظاهر اظهار غمگساری
و مهربانی نمیکردند چون خبر ایشان منتشر شده از جانب مامون جمعی مأمور شدند که
از سادات علویه هر که در اطراف بر سر کشی جمع آوری مردم هستند بر ایشان رحم
جمعیت را پریشان نمایند مامورین چون بحوالی رسیدند و دیگر مرد مداری و بزرگواری
این دو امامزاده را شنیدند بقریه **باد** آمده پیرامون شهر را چون گرد فرو گرفتند
مردم **باد** چون دشمن را قوی و حال سادات را آشفته یافتند جمعیت را دفعه فتنه
از امداد ایشان استنکاف نموده آنها را با معدودی از شیعیان در تشنج عظیمی

شوال

مخذول و منکوب گذشتند و سادات چون چاره جز مقاتله ندیدند شمشیرها
کاشته و مقابله نموده جنگ مردانه کردند و چون تاب مقاومت نیاوردند بمقتضای
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار نمودند شاید جان از آن معرکه بیرون توانند برد
اما چون قضای الهی بشهادت ایشان شهادت میداد چون بکوه دریک رسیده بودند
بواویب که برادر کهتر بود او نسب او را شاه ابو احمد علی عباس میرسانید از برادران عقب
در این اثنا دشمنان دررسیدند و عطش غلبه کرد و دشمنی اقربه بود غلبه نموده تاب مقاومت
نداشتند بهر حال سوار شده جنگ کنان گریزان رو به باد نهادند و در خارج قلعه باد بمعبر
آب شدند مردم باد آبی شده آب ندادند امامزادگان آنها را نفرین نموده با
غرق جهاد کردیدند و چون فرصت نیافتند باز فرار جانب کوه دریک شتافتند
بعضی از مردم باد دشمنان را بدان سمت اشاره نموده اند و از آن طرف
فرار کرده اند و دشمنان چابک بآنها رسیده هر دو را در آن مکان بدرجه شهادت
رسانیدند و گویند بنفرین امامزادگان هنوز دست و آستین این طایفه نشان

ایشا

کاشان

ایشانزاده و بوده از آستین دست چپ کوتاه تر است و خلاصه بعد از شهادت
نرگس را یارای دفن ایشان نبود بعد از سه روز زنان خالدآباد گفتند ما هم چون
زنان نرسیده و اجساد طاهره شهدای کربلا را بخاک سپردند بدفن ایشان اقدام نموده
و رفته و اینرا که نمیدانیم بعضی مردان خفیه با زنان همراهی کرده جسد آن بزرگواران را
هم در کوه دریک بخاک سپردند و اما مزار ایشان از انظار مستور بود تا در عصر
حضرت عسکری علیه السلام باشاره امام مکشوف گردید کرامات باهره ایشان مردم را بعقاید
راهبر و اتصاف بر طاهر ایشان دلالت نموده و معاید گویند حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام غلام سیاهی از خالکیب خود را برای خدمت مزار و تولیت فرستاده و در قرب خالد آباد
باشاره آنحضرت حفر و با زرعه عسکریه احداث آن جناب وقف مزار آن دو بزرگوار شده
مامور بوده و قرب سی نفر از اولاد آن غلام الآن در آنجا هستند و ده غلام که از آنها
و به احوال ... گویند آب عسکریه را مردم باد متصرف شده مبلغی از آن اجحاف
سیره باد و خالد آباد از توابع نطنز است از خالد آباد شمیکیر

نزال

دوشنبه سیزدهم

یکساعت از روز برآمده وارد بوزآباد شده مشغول تفرجی شدم حد بوزآباد و ابوزید
آباد است عصر بزیارت عبدالله بن علی بن ابراهیم ابن امیرالمؤمنین علی
علیه السلام و اسحق و اسمعیل بن موسی الکاظم علیهم السلام فائز شدم در طرف چپ
جاده قدمگاه خضر علیه السلام در مزرعه گزپردلان قریب بابوزیدآباد
و در جانب یمین در مزرعه کافذر مقبره سلطان صالح بن امام موسی علیه السلام
زیارت شد ابوزیدآباد محل آبادی بوده بعضی بعضی حصار خانه داشته و الان
سنگ و اسباب و آلات آنها را نشان میدهند (از قراریکه در بعضی تذکرها مینویسند
عبدالله بن ابراهیم بن امیه از عراق عرب فرار نموده با بوزیدآباد و جهت ده قریب
چهل روز در خانهٔ رئیس زین الدین قرار داشته روز چهلم وقتیکه تهجد بوده بعزم از منزل
بیرون آمده بود شخصی وارد نام ایشانرا شناخته اسم او را بضابط محل بود
اعلام داده جمعی را فرستاده اطراف خانه را احاطه نمودند آنجناب ناچار از

کاشان

منزل بیرون آمده با آنها جهاد نموده جنگ کنان پیاده از ده خارج شده و
چون بنیم فرسنگ از ده دور شده آفتاب قریب غروب بود امامزاده جهت
خواهش مشغول نماز و راز و نیاز شد لالا نام ملعون که از مردم گزپردلان بود با
چند نفر از زارعین مزرعهٔ مزبوره بجانب ابوزیدآباد می آمدند امامزاده را در
نماز دیده شناخته بیلی که در دست داشته بجبر بر فرق شاهزاده زده جبههٔ مبارک
بشکافت شهید شدند هریک زخمی بر آنجناب زده چون بقتل رسید نعش نورانی
جسد آنجناب را در همانجا گذاشته در منازل خود بازگشتند صبح روز دیگر که
آمدند اثری از او نیافتند پس از آنکه در روز رئیس زین الدین که امامزاده در منزل
او مخفی شده بود در خواب دید که در گفتند درب خانهٔ خود تابوتی خواهی دید در جعبه
در آن نعشی است در فلان موضع دفن نما رئیس از خواب برخاسته جسد حضرت را
با عماری بر در خانه یافت و در محلی معروف بکاکسیره فرزندی از آنجناب
ابراهیم نام با مادر همراه و در خانهٔ رئیس بوده از وحشت این واقعه بیمار شده

نزول

وفات یافت علیها السلام ، خواجه رئیس اورا درجنب پدرش دفن نموده بقعه بر سر قبر
ایشان برپا نمود و چند سرچه آب وقف و شخصی متولی قرار دادند و در سنه
هزار و دویست و هشت و دو حاجی حسین نام از مردم ابوزید آباد گنبد بقعه را
کاشی کاری و منبّت نموده و سند نجات در دین و دولت جاوید مدت که باید معمور و
آباد درآن افزون شد الآن صحن و ایوان و حجرات بجا مانده و کرامات
عدیده از آنجناب مشهور و مذکور است والله العالم

سه شنبه چهاردهم

سه ساعت از روز گذشته وارد کاشان شدم و در کاروانسرای نو میرزا
مهدی نام در عهد آقا محمد خان مرحوم ساخته است منزل شد این کاروانسرا ده
سوک دارد و دو طبقه است و از بازار راهها دارد که مال با بار داخل صحن و بالاخانه
و پشت بام کاروانسرا میتوان شد هوا سالم میوه جات فراوان و ارزان است

چهارشنبه پانزدهم

امروز

کاشان

بزیارت حبیب بن موسی علیه السلام رفتم مقبره و قبر مرحوم حاجی سید تقی پشت مشهدی
علیه الرحمه که در اطاق بزرگ صحن امامزاده واقع است زیارت شد این بقعه و صحن خیلی
باشکوه و ممتاز ساخته نشده ، اما در شرح احوال امامزاده آنچه گفته شد و شنیده
مقارب آن چیزها نیست و در خصوص امامزاده عرض را نوشته شده است
والله اعلم در این روز مسجد جامع هم در سنه هشتصد و نود و هفت عمارت شده
زیارت شد چندان تکلفی ندارد عصر همین روز بزیارت هرون بن موسی علیه السلام رفتم
بقعه کوچکی مقصد بقعه آنجناب است که آنرا هفت سر میگویند و تفصیل آن از معتبرات است
و بعد از واقعهٔ کربلا بحکم یزید علیه اللعنه رؤس سروران شهدا را گرفته و بر دیار
و امصار سیر میدادند تا مردم اطراف از فتح بنی امیه استبصار یافته بر ایشان
تمرد و طغیان نکنند از جمله هفت سر مقدس دیگر را که یکی سر حضرت عباس ابن امیر
المؤمنین علی علیه السلام بوده در اثنای سیر بولایت عجم آورده و گوشه سپرده اند

بیت لمؤلفه در هوای تو بجان گرد جهان میگردم ، تا چه بی سر برسد روح روان گردم

نوال

صفیه دختر مالک اشتر علیها الرحمه در سیستان بر برخان و مال و سردار خاندان بود
و گویا از زاده حضرت خیر البشر امام حسین صلوات الله علیه اشارتی بوی رسیده که
اگر کسان خود را بامداد و یاری دستی تنگ و محن بی ترتیع (?) زده یک باشد چه آن طایفه را
بکار با عترت رسول مختار صلی الله علیه و آله غدر نموده هیچ چه دست از معاقبت نکشند
و آبروی مردمی برده آبرا که دودمان فرو شستند بر روی ما بسته اند صفیه با
لشکری معتبر (?) و رنود از سیستان عزیمت عراق عرب نموده چون به جبل حصار
به نام قلعه نخستین کاشان بود رسید مسموع وی افتاده جمعی از بنجه لشکر بنی امیه
لعنهم الله بدین صفحات رسیده اند و در عالم واقعه نیز تشرف پابوس حضرت مولی
امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و بوی بشارت شده که کار حسین زار اداده (?) که شده
و خود و اتباع و اولاد او شهید گشته اند زحمت سفر مکش ولی هفت سر از رؤوس
شهدا و یک دست از فرزند بن عباس در دست لشکر ضلالت اثر است اگر توانی آنها را از چنگ
دشمنان در محاربه دست باهمی (?) فرزندی بدیگر (?) آباد نگرده به کاه فشان

کاشان

شده حصاری کشیده و یادگار کرد از صفیه چون از خواب برخاست عموم غموم را
بر خاطر خویش مستولی یافته سراسیمه بهر سو می نگریست و می گریست ناگاه بیکجا به
سنگ مرمر یافته و جای پنجه مبارک بر آن نقش بود آنرا نشان نموده گیر
نزد قشون فرستاده است حضرت عباس و رؤس شهدا علیهم السلام را
مطالبه نمود و چون مضایقه کردند مبالغه نموده و آخر الامر کار به مقابله
و محاربه انجامید و بهر نحو بود دست مبارک و رؤس مبارکه را انتزاع نموده
در محل مقبره دفن کرد و قلعه را نیز بنیاد انداخته کاه فشان نام نهاده و رفته
رفته کاشان اشتهار یافته قبر خود صفیه علیها الرحمه نیز در قرب
رؤس شهدا واقع است و مقبره و بقعه مختصر هم بر رؤس شهدا علیهم السلام
قرار داده است اما تفصیل بقعه هرون بن موسی علیه السلام بعد از شهادت
حضرت امام رضا علیه السلام به امر بنی العباس متعرض ذریه حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام شده نه هفت نفر از اولاد و نتایج حضرت که

نزول

بعزم طوس از وطن مألوف حرکت کرده بودند در قلعه گبری دو فرسخی کاشان
بدرجه شهادت رسیده بودند مردم کاشان اجساد ایشان را بشهر نقل و هر یکرا
در یکی از محلات دفن نموده زیارتگاه قرار داده‌اند گویند شاهزاده سردن بزرگتر
انجمع بوده و با پسر خود در محله پنجه شاه مدفون شده است

جمعه هجدهم

صبح برحسب ترغیب و تکلیف بعضی از آشنایان بمزار مرحوم ملا محسن فیض که
در خارج دروازه فین واقع و تا منزل تقریباً یکمیدان فاصله دارد رفتیم و
فاتحه خوانده شد جائی باصفاست و آب از جنب آن جاریست جمعیتی زیاد از زن و مرد
مجتمع شده درویشی مجلس گرفته داستان نادرشاه میگفت و در نهایت خوبی ذکر میکرد
ملا محسن فیض از علمای اواسط عهد صفویه بوده است در فقه کتاب مفاتیح
و وافی و در تفسیر کتاب صافی از مؤلفات آن مرحوم است و ذوق راغب بطریقه
اخباریین بوده است گویند وقتی شاه عباس ثانی غفران الله علیه مغفور خط

بوی نوشته

کاشان

بوی نوشته او را بامامت جمعه و اقامت جماعت دعوت و ترغیب نموده بود
آخوند در جواب معروض داشت که از زوایای امثال ما و اعیان بفراغت خاطر
اقرب باصلاح حال و آسوده‌تر است نمایند چه اگر بین الاقران بمقتضیات شأن
و تکلیفات لازمه آن خواهیم پرداخت ناچار بعضی تکلفات زائده موجب بروز
مراتب فرح مراسم مذکوره خواهیم مجبور و مکلف خواهیم بود و اگر ترک این
مراتب و قطع این علایق گوئیم لامحاله دستخوش ارذال و پایمال جهال خواهیم شد
و باین ملاحظه مجال دعاگوئی در عهده محال خواهد ماند پس انسب آنست به کنج قناعت
از دست مزاحمت در کنج فراغت خزیده داریم و چند روزه باقی را در عافیت
بفراغت بگذرانیم خواجه حافظ گوید گنج آزادگی و کنج قناعت ملکیست
که بشمشیر میسر نشود سلطان را ما در مراجعت چند مزار دیگر از مزارات امامزادگان
را زیارت شد چون شرح احوال این شاهزادگان سابق الذکر مرقوم گشت
مجدداً بآن اطناب نرفت

شنبه چهاردهم

صبح زود ملکار حسب الوعده آمد اعلام داده امروز خواهیم رفت یکی از سادات
نائین هم آمده گفت منهم بطهران آمده‌ام گفتم پس باید برویم گفت من
چند روزی در کاشان کار دارم بخاطرم رسید صحبت میرزا سید حسین
رکن‌آبادی با آقا فرج‌الله کاشی و آن این است **حکایت** میرزا سید حسین میگفت
در زمان صدارت مرحوم میرزا آقاخان رحمه الله روزی جهت رفع حاجتی بخانه ایشان
رفتم صبح بود هنوز کسی از حواشی خدم و مخادیم محترم حاضر باب صدارت
نشده بود فقط آقا سید فرج‌الله معلم در زاویه بالا نشسته انتظار میبرد
چون مرا دید آواز داد که آقا سید بیایید بالا رفتم و سلامش کردم
نشستم پس از احوالپرسی گفت آقا بیا صحبت بداریم گفتم از چه مقوله
صحبت باید داشت گفت بیا غیبت کنیم گفتم از که غیبت باید کرد گفت
از همه گفتم ابتدا از که باید نمود گفت اول صاحبخانه است که رئیس

مملکت شاهانه است بالجمله از شخص صدارت گرفته تا خدام وزارت
همه را نام برده و سخنی گفته بعد از آن باب اهل طهران پرداخته
از هر یک چیزی بزبان آمده از دروازه حضرت عبدالعظیم خارج شده از
اهالی قصبه حضرت شاهزاده عبدالعظیم در گذشته از مردم قم گرفته تا کاشان
آمد از اینجا بکاشان رفتیم و از هر یک از اعالی و ادانی در نظر آمد سخن
گفتیم آقا سید فرج‌الله از غیبت و از روات خود ملول شده گفت بیا
تا بکاشان نرفته‌ایم باصفهان برویم گفتم آقا من در کاشان چند روزی کار دارم
خلاصه ظهر شنبه ملکار آمد از کاشان بیرون شدیم در تکیه سیخی نهر
فنوش‌آباد از دهی و **طاهرآباد** از بیراه جاده پیداست آب انباری
آقا زین العابدین قناد کاشی احداث ساخته است که سقاء و قلیان فروش نشسته است
اینجاها اراضی مثل اراضی **صحاری** و **مغار** کم بوته و خار است بر
خلاف اراضی **نائین** و **وشتانج** که مملو از بوته و خار از شکر تیغال

شوال

و غیره بود سه ساعت بغروب مانده به علی آباد رسیدیم در کاروانسرای حاجی زین
العابدین منزل شد قوهنده و دزد دار از پس که کرم میرسند و نیکه زنند غالباً از
مردم یزدند و بزیارت کربلا میروند ، چهار ساعت از شب که گذشته از علی آباد
شبگیر شد یکشنبه نوزدهم دو ساعت
از روز گذشته وارد شوراب هفت فرسخ شده بسیار خسته و مانده وارد
بخوابی بستوه آمده رباط شوراب وا از بناهای حاجی صدر اصفهانیست و الآن خراب
جهاتش بخورده است مملو از زوار بود یکنفر از اهل یزد بنده را شناخته قلیانی
خود را باصرار زیاد بمن داد ، اما با همه خستگی از گرفت از حمام هیچ جواب
میسر نشد اول شب هم برای دردو بقم بار کرده منزل هفت فرسخ سنگلیست
در این راه هوا هم زمستان سرد است

دوشنبه بیستم

الحمد لله تعالی اول صبح وارد قم شده در خانه حاجی میرزا حبیب الله منزل شد

قم

عصر بزیارت معصومه علیها السلام مشرف و در مقبره خاقان مغفور فاتحه خواند
بمنزل آمدم (تاریخ وفات خاقان مغفور خمسین و مائتین بعد الالف ۱۲۵۰) ، امروز
و امشب چند بیتی در مدح معصومه علیها السلام و خاک قم بعرض رسید تیمناً در
این روزنامه معروض میافتد قصیده این بارگاه عصمت موسی بن جعفر است

یا قصری در بهشت خداوند اکبر است ، این ارض اقدس قم یا پیشگاه محشر
یا قطعه ز ساحت کروبی حضرت است ، این گنبد مدور معصومه جهان
یا بقعه منور ز خورشید انور است ، فیض هوای آن اثر آب زندگی
روح فزای آن نفس روح پرور است ، از هر چه گوهر است فزونست خاک قم
کارا که ز فاطمه پاک گوهر است ، خود در دو صد حجاب ز کراماتش آشکار
زیر سحاب گونه مهر منور است ، خود زهره نیست زهره زهرای چرخ را
با همشیره زاده زهرای ازهر است ، شاهان بر آستان جلالش نهند سر
امروز کو شفیعه فردای محشر است ، دخت در پیمبر و اخت در رضاست

این درگه بوسه جای شه داد گستر است ، شاهی که در اراده‌ات او هفت آسمان

شاهی که در اطاعت او هفت کشور است ، شاهنشه زمانه و صاحبقران دهر

منصور حق و ناصر دین پیمبر است ، کارش چو پایه ولایت شاه ولایت

بر هر چه آرزو کندش دل مظفر است ، در خدمتش عنایت خاصان کردگار

اندر مثل حکایت خضر و سکندر است ، مشتاق این حدیث اگر زوان شاعر

کاین بحر بیکرانه و آن صدف گوهر است

سه شنبه بیست و یکم

بعد از زیارت و دعا در حضرت معصومه سلام الله علیها بزیارت بقعه و تربت شاهنشاه مبرور محمد شاه مغفور انار الله برهانه رفته فاتحه تلاوت و درود مبارک اعلیحضرت کیهان سلطنت همایون شاهنشاهی روح العالمین فداه خواهشم تاریخ وفات شاهنشاه مبرور (هزار و دو صد سال و شصت و چهار)

هم در آنجا در مقبره نواب مهد علیا غفران الله علیها و متصل بمقبره شاهنشاه

بر دو

مبرور است فاتحه خوانده از آنجا بر سر قبر مرحوم آقا میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی طاب ثراه رفتم میرزا محمد علی و موظف امور بقعه با او است و شیخ محمد حسن و بعضی حفظه و خدام بقعه که مال نظم در امور بقعه مزبوره حاضر تاریخ وفات مرحوم مبرور را مرحوم شهاب اصفهانی نیکو قطعه ساخته زیبا مرقوم کرده‌اند و ماده تاریخ اینست طوبی و تبارک لک یا جنة المأوی

چهارشنبه بیست و دوم

بعد از زیارت مقبره مرحوم منوچهر خان معتمد الدوله رفتم آنجا عبارات که سی و هفت سال قبل در آنجا دیدم هیچ باقی نبود که آئینه سقف و کتابه های خط مرحوم استاد آقا محمد باقر سیوری اصفهانی در کمال امتیاز دارد عباس بیک گرجی ده سال مراقب امور آنجا است میگوید مباشرین قبل هر چه بود بردند و خوردند حالا من فقط غصه میخورم / قبر مرحوم حاجی السعید منوچهر ... سلام هم در مقبره معتمد الدوله است اما از قرار مذکور

شوال

[illegible]

پنجشنبه بیست و سیم

عصر بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه سلام الله علیها فایز شده در طرف پیش روی حضرت
مقابر و بقاع سلاطین صفویه علیهم الرضوان زیارت شده فاتحه خوانده شد
از جمله مرحوم شاه عباس ثانی که دو طاقنما و فرش زمین کاشی سنگ مرمر است
در هر طاقنما دو پارچه سنگ کاشی بعرض و طول طاقنما را کفشته کرده است و
یکپارچه سنگ هم بالای طاقنما نصب شده و بر آن کتیبه نوشته اند بخط ثلث
و دور قبر شاه عباس زیر صندوق بوده که طلاکوب بوده طلای آنرا در ایام غلبهٔ
افغان کنده و برده اند شعری چند حک نموده اند از جمله این شعر مادهٔ تاریخ است
(صندوق چو ساخت عدل تاریخش گفت) (صندوق مزار شاه عالم عباس) سنه ۱۰۷۷
در این آستان مقدس از سلاطین صفویه شاه صفی و شاه سلیمان و شاه عباس
و شاه سلطان حسین رحمهم الله مدفون‌اند اما از صفویه کسی دیگر [illegible] و در این آستانه

قم

بیشتر مشهور و معروفست شاه طهماسب است و بنیان صحن و کاشی کاری بسیار اطراف
بقعه و رواق و کتیبه‌ها که کلا معرقست و تا کنون هنوز هیچ نقصی در آن راه نیافته
از ایشان است و سر در پس صحن و مدرسهٔ فیضیه هم مسلماً از بناهای شاه طهماسب است
چنانکه در بالای آن و بمدرسه مزبوره بکاشی معرق کتیبه نگاری شده اسم ایشان بعبارت
رقم گشته السلطان شاه طهماسب بهادرخان مدرسهٔ فیضیه هم ابتدا از بناهای
ایشان و مقر یافته علما و درویش بوده چنانکه شیخ بهاءالدین آملی و فیض [illegible]
علیهما الرحمه در این مدرسه در حجره که آنرا شرق الشمس میگفته‌اند از ریاضت کشیده
بمقامات رسیده‌اند اما خاقان مغفور رضوان آرامگاه آن بنای قدیم را که [illegible]
الفضا بود برهم زده مدرسه وسیع حیاض فرح افزا طولانی که [illegible]
قدیم است و همچنین در رواق‌های اربعهٔ صحن خاقان مغفور تصرف نموده چهار
نیم هشت احداث و بوریهای بنیاد کرده‌اند طلاکاری گنبد مطهر هم از خاقان
مغفور است درب طلای ایوان و [illegible] را هم ایشان ساخته‌اند بیرون صحن

شوال

اول چنان بوده و در سنهٔ الآن در وسط ایوان طلا بیت مطلا نصب که از جانبین ایوان

در طنبیها باز بوده و اطراف بقعه از میان طنبیها کوشش سنگی داده بودند

و بکلی داخل صحن بقعه نبود خاقان مغفور آن طنبیها را مسجد کاشیکاری بزرگ

کرده و از دو جانب بقعه مساجد برقرار داده درب طلائی هم در وسط ایوان طلا کار

گذارده اند و هفت هزار تومان از بابت طلای گنبد و درب طلا و درب طلای

کوچک و ضریح مقدس گذاشته اند و جبهه مرصع و کاشیکاری بها خاقان مغفور

صد هزار تومان خارج نموده اند و در این دولت ابد مدت هم این حسب الاراده

اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران (ابو المظفر منصور ناصر الدین شاه)

از روا خانه و بخرج خاصه مبارکه ایوان مبارک طلا شده و بر سر در این

عبارت رقم شده (السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان

ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه) و خرج

ایوان و سایر مخارج دولتیه تا دوازده هزار تومان میشود

بعض

قم

بعضی از چاکران دربار و درباری آسمان سلطنت در شهرها و بر هم ضمانت نموده

نذورات داده اند (از جمله مرحوم نظام الدوله حاجی حسینخان شاهسون شهاب

الملک دو گلدسته در جلو گنبد مبارک با کاشیکاری ساخته بود که این اوقات

کارگذاران نواب مستطاب شاهنشاهزاده کامکار کامران میرزا نایب السلطنه

بخرج خاصه ایشان مشغول طلا کردن آنها هستند و هم در این اوقات جناب

میرزا علی جعفر خان امین السلطان در جنب بقعه مبارکه از جانب شرق طرح

صحن وسیعی ریخته مباشرین و استادان و عمله کار برای اتمام آن مشغولند

درب حالیه صحن قدیم و درب دو صحن از طرف مشرق بر خیابان شهر و جلوخان

این صحن مبارک باز خواهد شد

چون ذکر این فرمایشات متبرکه لازم آمد شمه از احوال مبارکه یعنی چگونگی

حال و سال وفات حضرت معصومه علیها السلام و وجه بنای این بقعه مطهره

نیز در این روزنامه معروض افتد امید آنکه چنانچه قصوری باشد بدیده عفو

سؤال

معفو زوار نه چه در این ضیق وقت مع اختلال احوال و قلت اسباب زیاده بر این مقدور
و میسور نبود **ذکر حال و سال وفات حضرت معصومه علیها السلام** از قرار که
در بعضی کتب معتبره نوشته اند چنان است که حضرت معصومه فاطمه بنت حضرت موسی بن
جعفر علیهما السلام از جناب برادر خود حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که بطور
حرکت از مدینه طیبه تشریف فرما بجانب خراسان شده در سنه دویست و یک هجری
عزیمت فرموده با جمعی از خدمه و حشم روانه عراق عجم گردیدند چون موکب حرم
کوکب مبارک به ساوه رسید مزاج علیه را اعوجاجی بهم رسید و بیمار شده چند روزی در
ساوه توقف فرمودند و چون خبر بطایفه اشعریین که در مزارع و قلاع و دار الامان
قم واقع بوده سکونت داشتند رسید عبد الله **احوص** برادر موسی و جمعی از طایفه
مزبوره که از آل سعد اشعری بوده و بحلیه تشیع محلی بودند و در قلاع **قبادزن**
سکنی داشتند مصمم شدند به آنحضرت استقبال نموده بشرط خدمت و رسم ارادت
بجای آورند **موسی بن خزرج** که خانه در **میدان میر** داشت و الآن خانه

او را نش

قم

او را نشان میدهند از بناهای مستحدثه جدیده بنا نموده در قرب ورود موکب مبارکه
رسیده شرط خاکبوسی از دختر امام و اخت امام بجا آورده استدعا نمود که چون
از همگنان در استقبال پیشقدم بوده در وصول موکب علیا اش بوده در خانه او
نزول اجلال فرمایند استدعای او شرف قبول بوصول آمده **پس** بگرفت
زمام ناقه هودج حضرت معصومه علیها السلام را و روانه شد علیا جناب
معصومه فرمودند تا منزل چه فرمان قسمت عرض کرده و فرسخ خلاصه تا قم را کشیده
تا در خانه خود و آنحضرت را داخل در خانه او نزول اجلال فرمودند
اما علت مزاج قدسی امتزاج معصومه هر روز بروز در تزاید بود تا آنکه تا مرض قوت
و مزاج ضعیف گردید پس از هفده روز وداع جهان فانی نموده بسرای جاودانی
نقل فرمودند **و از اتفاقات** آنچه بین العوام مشهور است که حضرت معصومه
در قم خبر شهادت حضرت امام علیه السلام را شنیده و فوت کرده این اصلی ندارد
چه وفات معصومه در سنه دویست و یک و شهادت امام علیه السلام در سنه

سؤال

وصیت نموده بود اتفاق افتاده است ذکر چگونگی دفن حضرت معصومه علیها السلام
پس برحسب وصیت جنازه طاهره را بر شتر سفیدی که از خاصه خود آنحضرت بود
بسته رها کردند و مردم در عقب جنازه میرفتند تا هر کجا شتر بخسبد آنجا را مدفن
قرار دهند شتر آمده در همین محلی که اکنون قبر مبارک است و آنوقت از اراضی
باغ و مزرعه بابلان معروف بود خوابید پس حفر قبر مبارک نمودند
اما در اینکه مباشر امر دفن کی باشد اختلاف بود تا اینکه آرا بر این قرار گرفت
که قادر نام که از خدام خود آنحضرت و پیرمردی متقی و پارسا بود مباشرت
این امر بزرگ نماید در این اثنا دو نفر سواره دیدند که شتابان می آیند از جانب رمل
و سمت قبله با شتر چون رسیدند پیاده شدند و نماز بر جنازه گذاردند بعد از آن
غبار پدید شده حاجب ابصار حاضرین گردید بطوریکه احدی جنازه مبارکه
در کیس معطلی را ندیدند و پس از آنکه زمانی آن حجاب برطرف شد دیدند که جسد
مبارک مدفون و مستور گردیده است مردم بر تربت آنحضرت فاتحه و سلام نثار

نمودند

نمودند و با کمال خویش رفته مراسم تعزیت اقدام کردند پس از چندی زینب
بنت الجواد علیه السلام همشیره موسی مبرقع است سقفی از چوب و بوریا بر سر
تربت آنحضرت قرار داده و خود زینب مزبوره با دو نفر از زنان اشعریه و دو نفر
هم از جواری که یکی بنام حبیبه و دیگری بنام ام محمد بودند در سر قبه مبارکه مدفون
شدند پس از آن بنا و قبه رفیع عالیه دستگاه شاه بیگی بیگم دختر حمزه بیک
احداث شده این بقعه مبارکه را بنیان نموده بعد چنانکه بعرض رسید هر یک
از سلاطین صفویه و خواتین و جاریه حضرات چندین عمارات مبارکات افزوده
است که شرح جمیع آنها از جناب متولی باشی خواسته بودم اما بعضی از انواع مراتب
و منزلیه مانع است بعد از زیارت و فاتحه تربت بزرگان فرستاده عذر خواستم
و بمنزل آمدم جمعه بیست و چهارم نماز ظهر را در مسجد امام حسن علیه السلام گذاردم
بزیارت و دعا گذشت جمعی در تابستان و زمستان برای زوار حضرت معصومه
علیها السلام اسباب زحمت طی مسافت از مسجد امام حسن علیه السلام تا آستانه

معقد است و تقریباً پانصد قدم میشود یکطرف آن دکاکین قاریر فروش و غیره است *زوال*
و یکطرف آن قبرستان چنانچه حسب الاراده اولیای دولت قاهره همیشه
بازارچه هم برای دیوان همیشه نافع بوده و هم چندر زوار از فاتحه تمام دارد
و نباید در تابستان آفتاب بخورند و در زمستان یکصد و لای مبتلا نیفتند
امشب ملکاری وعده کرده بوده بیاید بعد از بازگشت منزل معلم نزوه عذر
کرده و عذر خواسته است

شنبه بیست و پنجم

درین روز بار زیارات و واقعه که بار آمده در مقابر عمومی مراسم فاتحات
منظور رفت از قراریکه علما نوشته و عرض تصدیق داشته اند چهار صد و چهل
و چهار امامزاده جلیل القدر و قریب هفتصد نفر عالم محدث درین مقابر مدفونند
رحمهم الله جمیعاً

یکشنبه بیست و ششم ۲۶

قم
بدیدن جناب احتشام الدوله که تازه از ییلاق آمده بود رفتم جمعی از علمای کاشان که
۸۱ از جمله میرزا فخرالدین پسر مرحوم مغفور حاجی ملا محمد مجتهد بود و از محترمین بزرگ
حاکم کاشان بخدمت رسیده بقم آمده بود آنجا بود خیلی صحبت شکایت از اهل قم و کاشان
از سلوک احتشام الدوله ولیعهد رضی هستند و امور ولایتی قم خالی از نظم نبود

دوشنبه بیست و هشتم

شب دوشنبه ملکاری آمده بود شبگیر شده از شر بوده و دزد کار روانه شد میرزا حبیب الله
خلاص شدم تفصیل این دزد اینست **حکایت** مرد کدالان وار نفر
شاگرد و چهار راس یابو دارد صنعت شاگردان اینست در روز بیرون رفته
درین خان منزل کرده میخوابد شب چاییم صبح دیگر بروداز صبح تا شام سه چهار نفر
توبره الاغ و اسب رفقا طرح میبرد کم میشود بیچاره علاوه بر کار ها زیرزر
خود با بیرلا محال صورت گرفتار گشتن جستجو کردن میکردند والا از
او را آواز داده ان شبی مفقود او را باور میکند فلان با هفتاده بود با اطلاع

سؤال

غروب بیرون شکار نرفته‌ایم الان ادارت متوجه شوید دست آخر که
میخواهند دست بیار بزنند دیگر فرصت هیچکار ندارند بیکار آنجا معمول
چیزها و قاب‌کشی یا در عرض دادن باشد مغشوش میشود بیچاره بس زن فریاد میکند
و فلان چیز از مال من بهم ریخته والا ادارت در شغف درآمده و در اطاق میگوید
که نکشم مالت ادرت متوجه شو هر بار دلو از چاه درست بر آمد حال فلان
رو از بیرون رفت حکم او بهم ریخت شاید در راه او را بجنگ آمده مال خود را
کهربی بیکار رسم و رفیق وزد و شوق تا قلعه رفت و شرط مصالحت با ولایان وارد
در میان آستر اولند فریاد از حد گذشته بس زن را مضطرب و مجبور بیار کردن
میان مرد و در شب از روز چندین اتفاق جنس می‌افتد اما بزها صنعتشان است
و در روزها از صبح تا سه ساعت از شب گذشته با درود یاری کار و انبار خواهید
یا در خفا یا طویله‌ها زیر زمین بسر برند اما تنها وقت خواب و ... و مساوی
در مکان باشند که گر که بیرون آید شبیخون ... بیچاره را زود ... و خسته

دوان

تم

دادند دیگر ملالی کشیده سحر با صبح هم باید بار کند بست خواب عرض جواب
بزها با کمال عجله آنچه ذخیره داشته از جو و میوه و نان و غیره حتی جنس الاغ
ادرا کشیده میخورند و ظرف آب غلیان او را شکسته میخورند لامحاله در
سال شماور لاوزه ... تومان ضرر وارد میاید که روانی است ... این
بزها و جمعی آن جنبه والا ندارند نیست و این جابر بزرا در بهار جنگلها بکتر
خرمیه در زمستان سه تومان بیشتر نمیفروشند

دوشنبه بیست و هفتم

اول صبح وارد کاروانسرای دولاک شدیم این کاروانسرا از بناهای
دولت جد آقا محمد شاه رضوان الله علیه است و این رودخانه سبد او منبعش
کوه زرد بختیاری است و فاصله آب رودخانه قم و ساوه و ... با آنجا آمده همه
آن شوره زارها از قرب راه میراست و بقیه این آب آنجا فرو رفته مبدل نمک
میشود

سه شنبه بیست و هشتم

از دولاک

منزل

شبگیر نموده بحوض سلطان شتافتم سحر میرفتیم هوا اسب بسیار سرد است دربین

شتر نیم ساعت تا قلعه چهار فرسخ از قافله سواره و پیاده و شتر زوار عتبات

مرور شد — **چهارشنبه بیست و نهم** — اول صبح

حوض سلطان

برباط جدید **حوض سلطان** که از ثلث مرحوم خسرو خان والی گرجستان ساخته شده

وارد شدم اگرچه منزل کمیاب است اما مکاری جهة بنده منزلی معین کرده بود

بمجرد ورود جناب حاجی آقا محمد مهدی پسر مرحوم آقا محمود مجتهد و عارف کرمانشاهی

و برادر معزی الیه حاجی آقا یحیی و میرزا محمد حسین منشی دیوان عدلیه را دیدم چون همه

بودند از آشنایان طهران کسی را ندیده بودم فوز عظیم شمرده آرزو ورود اطاق ایشان در

غرفه ایشان و غرفه بنده صحبت انس بود اما ایشان تازه بتشرف و عتبه عالیه

بتعجیلات عتبات روانه بودند و بنده دو فقره راه و خسته چندین بار مسافرت

زیارت مشهد مقدس بهر صورت خوش گذشت غروب آفتاب ایشان حرکت

و ساعت دو بنده برای گشتن کردن بار کردم حوض سلطان را

بعد از

دارالخلافه طهران

یکی از خلیفه سلطانی عصر شاه عباس احداث نموده قنوات جاریه رباط خیابان

نموده است دیشب هوای عرض راه بحد افراط سرد بوده و دره را از عبور

قوافل پرکرده بنده از بی‌خوابی ستوه شده و از ضعف هم و در لیالی سابقه برای

نیفتادن از مال و استراحت با جمال میکردم ممنوع بودم اما آن صنعت این بود

و از بنده اما انتهای منزل چند مرتبه خود با بنده راه عباس بیک در این سفر

رفیق طریق و انیس منزل من بود و حسین نامی هم خوب و ظرافت آبداری نشسته است

پیش راننده همین قدر ره فاصله با سه نفر با قافله یکیدان با کمتر میرسید

فرود آمده جلو با المال را گرفته میان صحرا میخوابیدم و تا رسیدن قافله

با خواب رفته باز رفته بر خاسته سواره می بر جانب مرکب میشوم همچنین

تا وصل بمنزل چند بار چنین اتفاق می افتاده با بیواسطه از گرد و خاک

قافله و اندیشه برگشتن از مال محفوظ بودم **خلاصه** حمل دیشب بجهة

اینکه مکاری ببرده بوده و این منزل قریب ده فرسخ و دوازده فرسخ بیر

شوال

برکنار باید بود از این صحبت ممنوع بودم و خیلی دلگیر شد اگر چشم بر هم میگذاشتم
خوابم میبرد و بی خبر افتاده ام و اگر باز بیدار هستم پر از خاکم سرم را خیلی زحمت میداد
درین حیص و بیص طبع اقتضای انشاء غزلی نموده با وصف تنزل چند بیتی
بعرض رسید و درین روزنامه درج گردید

غزل

آنکه بر کوی تو دل مهر کشد جا را ۔ کرد سرگشته چو گو از سر چوگان ما را
آنکه در عهد وفا بست و صفا کرد ای ماه ۔ رفت و بشکست بآیین خطا پیمان را
باد جانم بفدای سر جانانه که هست ۔ گر سرم برد بدر خوش عوض جان را
بر عشق تو نازم و بیک گردش چشم ۔ بنده سلطان کند و بنده کند سلطان را
سرو سبز تو جانا و دامان تو دست ۔ نکشم در کشم زیر لحد دامان را
محضر پاک تو ای سیر خرابات کجاست ۔ تا دهم جان بدر بر آنکه گرفت از جان را
گیرم از صبر دل خویش کنم خون بسینه ۔ بیک عشق تو هم در شکند سندان را

طهران

دولت عشق تو و عدل ملک باد مدام ۔ کاین دو بر داشت ز دل ماتم دوران را
آرزو برده بجنون دل مشتاق تو است ۔ بر سر خاک نشینان مغان دامان را
گر توافق نه شکر صنما خورده بگیر
زانکه با قد تو کند آهنگ عزت سحبا را

بالجمله اول صبح وارد رباط کنار گرد شدم از کمال خستگی مجال تحقیق نداشتم
نبود اجمالا کشف این کاروانسرا و درایت عمارات برکه کنار آن در تملک
حسن خان پسر مرحوم صاحبقران میرزا را درکاروانسرا دیده و صحبت کرده
او بودم پاسی از شب گذشته روانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام شدم مسافت
بهفت فرسخ است ـ پنجشنبه سلخ شوال سنه ۱۲۹۹ ـ نماز صبح را
در زاویه مقدسه گذارده سجدات شکر الهی بجای آوردم و زنده باین
مقام شریف رسیدم شرح جلالت قدر و احادیث وارده در زیارت حضرت
و دیگر آنچه از عمارات عالیه در این ولایت بدقت از خرج خاصه دولت علیه

۱۲۹۹ سلخ شوال

ارکان سلطنت در آستانهٔ منورهٔ حضرت عبد العظیم بظهور رسیده و بسیار زیاده از است
و در این مختصر روزنامه نوشته از آن رشته پایان کشیده آید بیت گر بریزی بحر را
در کوزهٔ ، چند گنجد قسمت یکروزهٔ) از نشستهٔ ماثرت جدیده این آستانه
چیزی که مشهود بنظر آمد از ازاره ایوان مبارک بوده سنگ رخام باصفا
تمام سمت اتمام یافته و در وسط آن چیز چند حک شده از بانیان و جناب
امین السلطان محمد ابراهیم خان میباشند و تاریخ امر کرده و ماده تاریخ

(کرد تعمیر کعبه ابراهیم)

اگرچه لفظ تعمیر بمعنی عمارت کردن در لغت مضبوط نیست اما چون از مصطلحات
شایعه بین الاشراف است نامربوط نیست چنانکه جناب مولوی رومی در مثنوی
فرماید بیت ابلهان تعمیر مسجد میکنند ، در خراب اهل دل جد میکنند

جمعه غره شهر ذی القعده الحرام

قرب غروب بشهر دار الخلافه الباهره وارد شدم و چون معلم شد بوده
برای

طهران

برای بنده معین شده است بخانهٔ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا محمد تقی شهید
و خالوی بنده و وزیر اصفهان بود بمنزل منعم (رشته در گردنم افکنده دوست
میکشد هر جا که خاطرخواه اوست)
و تاریخ این روزنامه با اسم آن موافق شده تحفة الفقرا بقلم آمد

۱۳۰۰

۱۱۰